

دربار باتوخان نیز مجلل‌تر بود و همین ایلچی مذکور در آنجا یک روسی کوم نامی را دید که محبوب و زرگر مخصوص کویوک خان بود و حتی یک زرگر پارسی کیوم نامی را هم در آنجا دیده‌اند.

رامبو مورخ فرانسوی سابق‌الذکر گوید «در محضر این محکمه‌های وحشت‌انگیز شاهزادگان روسی در کار خدعه و مفسده با یکدیگر رقابت می‌نمودند و چه بسا که در این محاکمات مخوف سر و جان می‌باختند و بدتر از همه این بود که بدترین دشمنان شاهزادگان روسی در آنجا تاتارهای وحشی نبوده، بلکه خود روسها بودند که در راه همچشمی و حسد با یکدیگر از هیچ کاری روگردان نبودند... و بندگی و اسیری چنان اخلاق روسها را فاسد نموده بود که حتی به تاریخ‌نویسها هم سرایت کرده بود».^{۳۰۲}

مداخله عمده مستقیم مغولها فقط در ترتیب اخذ خراج بود که خود خوانین مستقیماً مأمورین و محصلین مغولی برای جمع‌آوری مالیات می‌فرستادند و گاهی هم اصلاً مالیات شهری را یا مرکز دیگری را بطور مزایده بیک نفر خارجی می‌فروختند و آن شخص با کمک و زور قوای مغولی که با خود داشت جمع‌آوری مالیات را بعهده می‌گرفت.

حالت روسیه بهمین نوع بود تا آنکه در سنه ۸۶۷ ایوان سوم شاهزاده بزرگ مسکو نامیده شد و با آنکه می‌دانست که جد وی دمتری^{۳۰۳} (۷۶۴-۷۹۱) به واسطه جسارتی که نموده بود و تن از اطاعت خان مغول زده و قشون مغول را در ۷ جمادی‌الآخره سنه ۷۸۲ (۸ سپتامبر ۱۳۸۰ میلادی) در سواحل رودخانه دن در دشت کولیکو^{۳۰۴} در هم شکسته بود، سبب جری شدن مغولها و آتش‌زدن بمسکو (دو سال پس از آن واقعه در سنه ۷۸۴) شده بود، باز نظر به تفرقه و پریشانی اوضاع آلتون اردو (اردوی طلائی) بخیال بدست آوردن استقلال از دست رفته روسیه افتاد که قریب دوست و پنجاه سال بود که تحمل بار حکمرانی مغول را می‌نمود و هم نظر به ترقیاتی که در روسیه کم‌کم بعمل آمده بود^{۳۰۵} ایوان سوم در فرستادن خراج معمولی به دربار سرای بنای مسامحه را گذاشت. پادشاهی که در آن تاریخ در سرای سلطنت می‌نمود موسوم به سید احمدخان بن کچی محمد خان^{۳۰۶} که ظاهراً در حدود سنه ۸۵۰ به سلطنت رسیده بود. مشارالیه که پادشاهی با عزم و اراده بود جداً خواستار خراج معمول از روسیه گردید و ایوان سوم رسماً انکار از تأدیة آن نمود و از آن به بعد ابواب مخاصمت و جنگ و زد و خورد مابین آنها مفتوح گردید و در

همین اوان بود که ایوان سوم سفیری به ایران فرستاد که شاید بتواند ایرانیان را هم بر ضد سید احمدخان برانگیزد و این تا اندازه‌ای که بر نگارنده معلوم است، اولین سفیری می‌باشد که از روس به ایران آمده است. در خود مآخذ روسی و فارسی بدبختانه بهیچ وجه اثر و ذکری از این سفارت بدست نیامده و ادنی خبری از چگونگی و تفصیلات آن نیست، ولی یک سفیر دیگری هم که در همان اوان از مملکت ونیز (ایتالی) به ایران آمده بوده و شرح سفارت خود را نوشته، در ضمن کلام از سفیر روس سخن می‌راند و ما نیز در اینجا تفصیلات ذیل را راجع به آمدن سفیر روس مذکور که ظاهراً اولین سفیری است که از روسیه به ایران آمده از روی کتاب مزبور یعنی سفارتنامه سفیر ونیز نقل می‌کنیم، ولی مقدمه باید مختصری در خصوص اوضاع آن زمان در ایران و موجبات سفیر فرستادن ونیز و روسیه به ایران بگوئیم.^{۳۰۷}

در آن زمان که ما از آن صحبت می‌رانیم (یعنی اواخر قرن نهم) بیش از دو قرن و نیم بود که ایران در تحت سلطنت امرای مغول چنگیزی و گورکانی بود. در عهد ارغون خان بن ابقاخان بن هلاکو خان بن چنگیزخان که در جمادی‌الاولی سنه ۶۸۳ در تبریز به تخت سلطنت جلوس نموده بود دو دسته از طوایف ترکمن از ترکستان بعراق عجم و آذربایجان و آناتولی و آن حدود هجرت نموده بودند که موسوم بودند به اق قویونلو و قره‌قویونلو که معنی آن بفارسی صاحب گوسفند سفید و صاحب گوسفند سیاه است و این تسمیه بمناسبت آن بود که آن دو ایل شکل حیوانات مزبور را بر پرچم علم خود نقش کرده بودند. این دو طایفه کم‌کم در آسیای صغیر و بین‌النهرین استقلال حاصل نمودند، چنانکه طایفه قره‌قویونلو (صاحب گوسفند سیاه) که در اواخر قرن هشتم در سرزمینی که واقع در جنوب دریاچه وان است تمکن و اقتداری یافته بود کم‌کم بکلی مستقل شده و در آذربایجان و ارمنستان نیز پایه تسلط خود را محکم نمود. بانئ سلطنت طایفه مزبور در حقیقت قره یوسف (۸۰۹-۸۲۳) پسر قره محمد است که بر وسعت خاک خود مبلغی افزود و مسجد مشهور گهرشاد در مشهد منسوب به خواهر همین قره یوسف است که گهرشاد نام داشته و زن میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان بوده است. در زمان سلطنت میرزا جهانشاه (پسر قره یوسف) که بعد از برادر خود میراسکندر (۸۲۳-۸۳۹) به سلطنت رسید و مرد جهانگشا و دلیری بود اقتدار این سلسله پادشاهان بالا گرفت و جهانشاه گرجستان و فارس و

کرمان را نیز گرفته و تقریباً مالک کلیه خاک ایران گردید و برای انجام این مقصود در کار فتح خراسان نیز بود، ولی یاغیگری پسران وی که در تبریز و بغداد حکومت داشتند مانع از اجرای این خیال آمد و اندکی بعد از آن در سنه ۸۷۲ در جنگ با طایفه دیگر از ترکمانان سابق‌الذکر یعنی آق‌قویونلو (صاحب گوسفند سفید) که با طایفه قره‌قویونلو رقابت و دشمنی شدیدی داشتند مقتول گردید و سلطنت قره‌قویونلو منقرض شد و همین میرزا جهانشاه است که مسجد معروف به «گوگ مسجد» (مسجدکبود) مشهور را که از ابنیه معروف تبریز و هنوز به اسم او (مسجد جهانشاه) معروف می‌باشد بنا نهاده است.

طایفه آق‌قویونلو که چنانکه مذکور گردید سلطنت قره‌قویونلو را منقرض نمود. در اوایل امر از طایفه رقیب خود ضعیف‌تر و مقر حکمرانی آنها در مقابل خدمات از طرف امیر تیمور گورکان به آنها عطا شده بود دیار بکر بود و به مناسبت اسم یکی از اجدادشان «بنایندری» نامیده می‌شدند. این طایفه رفته رفته بر عظمت خاک و قدرت خود افزودند و اوزون حسن (امیرکبیر ابوالنصر) از رؤسای آنها که به مناسبت قد بلندش به این اسم نامیده شده بود (چه اوزون در زبان ترکی بمعنی طویل است) و مرد کاردان و شجاعی بود. پس از آن که در سنه ۸۷۱ در دیار بکر به سلطنت رسیده و پایه اقتدار خود را محکم نموده بود بزودی سلطنت قره‌قویونلو را نیز چنانکه گذشت منقرض کرده و سلطان ابوسعید گورکانی را نیز در سنه ۸۷۲ مقتول و سلطنت گورکانیان را منقرض نموده و بر قلمرو خاک آنها دست یافت و بتدریج مالک سلطنت معظمی گردید که مشتمل بود بر عراق عرب و عراق عجم و فارس و کرمان و آذربایجان و بعضی نواحی دیگر ایران و اندکی بعد گرجستان را نیز بر آن افزوده و تبریز را پایتخت خود قرار داد و پادشاه بزرگی شده و مالک مملکت وسیعی گردید.

اوزون حسن معاصر بود با سلطان محمد دوم سلطان مشهور عثمانی (۸۵۵-۸۸۶) که اسلامبول را در ۲۰ جمادی‌الاولی ۸۵۷ (۲۹ ایار ماه ۱۴۵۳ میلادی) گرفته و بتدریج سرستان و بوسنی و آلبانی و قسمتی از لهستان را هم ضمیمه خاک خود نموده و دارای قوت و قدرت عظیمی گردیده و موجب ولوله و هراسی در ممالک اروپائی شده بود و اروپائیاها بدست و پا افتاده و در صدد چاره‌ای بودند که خطر عثمانی را بهر ترتیبی هست دفع نمایند. یکی از دولی که مستقیماً در تحت خطر واقع شده بود

دولت ونیز بود که خاکش در ساحل غربی و شمالی دریای آدریاتیک مجاور با خاک متصرفات عثمانی واقع بود و احتمال همه گونه خطر برایش می‌رفت. دولت ونیز که سابقه تجارتنی با ممالک مشرق زمین هم داشت و تا اندازه‌ای از اوضاع سیاسی آن ممالک مسبوق و با خبر بود در صدد برآمد که از طرف مشرق یعنی ایران هم برای عثمانیها دشمنی پیدا نماید که در موقع لزوم عثمانی را از دو طرف مورد حمله قرار دهند و برای انجام این مقصود در صدد برآمد که سفیری به ایران به دربار اوزون حسن بفرستد. باید دانست که این اولین باری نبود که بسلاطین ترک‌نژاد ایران از اروپا سفیر و ایلچی می‌آمد، چون علاوه بر ایلچیهای که در زمان مونکو قآن (۶۴۸-۶۵۵) از اروپا به دربار آن پادشاه آمده بودند، بعدها در دوره سلطنت ایلخانیان در ایران (۶۵۵-۷۳۶) میان دول اروپا و سلاطین مذکور راجع به استخلاص بیت‌المقدس از تسلط ممالک مصر سفارتهای رد و بدل شده بود، چنانکه تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و عجلاله خارج از موضوع ما می‌باشد.^{۳۰۸}

در این موقع یعنی در وقتی که دولت ونیز در صدد اعزام سفیری به دربار ایران آمد و نیز دارای سلطنتی بود جمهوری و اگر چه همیشه یکی از بزرگان مملکت به اسم «دوجه»^{۳۰۹} دارای پاره‌ای اختیارات جزئی بود ولی قطع و فصل امورات مهمه مملکتی با مجلس سنا بود که «هیئت پرگادی»^{۳۱۰} نامیده می‌شد. خلاصه دولت ونیز ابتداءً سفیری کاتارینونزو^{۳۱۱} نام به دربار اوزون حسن فرستاد و کاتارینو زن او از شاهزادگان تاجر ونیزو داماد حکمران مجمع‌الجزایر جنوبی یونان (آرشیپل) موسوم به نیکولو کرشپو^{۳۱۲} بود که خود او نیز داماد کالویو خنا^{۳۱۳} یکی از آخرین امپراطورهای طربزون^{۳۱۴} بود و از آنجائی که دختر دیگر امپراطور مذکور زن اوزون حسن بود، بهمین مناسبت اوزون حسن از کاتارینونزو سفیر ونیز که داماد خواهر زن او می‌شد بسیار خوب پذیرائی نمود و در نتیجه مذاکرات اوزون حسن حاضر شد که با عثمانی داخل جنگ گردد و سفیر ونیز قول داد که همین که قشون ایران بنای زد و خورد را با قشون سلطان محمد دوم نهاد کشتیهای جنگی ونیز هم از طرف دریا به سواحل خاک عثمانی حمله نمایند.

خلاصه آنکه در سنه ۸۷۷ قشون اوزون حسن به آسیای صغیر هجوم آورد، ولی شکست خورده و مجبور شد دست از جنگ کشیده و عقب بنشیند و در سال بعد عثمانی بعنوان تلافی قشون به ایران کشید،

ولی در عبور از فرات شکست خورده و اوزون حسن آنها را تعاقب نمود و باز ایرانیان شکست خورده و عقب نشستند. و چون اوزون حسن کاتارتینوزنو را که در دربار او بود مقارن همان اوقات به سفارت به ممالک فرنگستان فرستاده بود که آنها را بر ضد عثمانی برانگیزد، دولت ونیز در صدد آمد که سفیر دیگری به ایران گسیل دارد و یوسف بَرَبَرُو^{۳۱۵} نامی در ۱۳ رجب سنه ۸۷۵ از طرف مجلس سنا منتخب گردیده و روانه ایران شد، ولی مسافرت او مدتی طول کشید و ظاهراً در سنه ۸۷۸ به ایران رسید. ولی چون اوزون حسن در موقع جنگ با عثمانی اثری از وعده‌های ونیز مبنی بر همدستی با ایران و مخاصمت عملی با عثمانی ندیده بود، در دخول در مذاکرات رسمی با ایلچی ونیز و دادن قول و وعده صریح بنای ظفره را نهاد و دولت ونیز هم چون دید بربروکاری از پیش نمی‌برد، خواست سفارت فوق‌العاده دیگری به ایران بفرستد^{۳۱۶} و مجلس سنا در جلسه ۱۶ ربیع‌الثانی ۸۷۸ امبروزیو کوتارینی^{۳۱۷} نامی را که ظاهراً از بزرگان و محترمین ونیز بوده به سفارت منتخب نمود و وی با اتباع و اجزاء خود در اواخر ماه رمضان یا اوایل شوال همان سال از ونیز خارج شده و پس ۶ ماه مسافرت «از راه آلمان و لهستان و روسیه سفلی و دشت بزرگ تاتارها و شهر کافا» که همان شهر فیودوسیا (تئودوسیا) کنونی است که در ساحل بحر اسود در شبه جزیره قریم واقع است، در ۷ ربیع‌الاول ۸۷۹ وارد خاک ایران و در ۲۰ ماه مزبور به تبریز که پایتخت امیراوزون حسن بود رسیدند. تفصیلات این سفارت اگر چه فقط بطور غیر مستقیم مربوط بموضوع ما که روابط روس و ایران در آن زمان است می‌باشد، ولی چون بسیار نفیس و شنیدنی است بیجا نیست که مختصری در آن خصوص ذکر شود و گویا بهتر آن باشد که عنان سخن را بدهیم بدست خود ایلچی ونیز یعنی عیناً بعضی مطالبی را که خود کوتارینی در کتاب خود^{۳۱۸} نوشته ترجمه کنیم، مشارالیه گوید:

«پس از ورود به تبریز در کاروانسرائی منزل گزیدیم و در کوچه مردم گفتند این سکها برای نفاق بین مسلمانها آمده‌اند باید پاره پاره شان کرد. معلوم شد قولو محمد (؟) پسر اوزون حسن رفته و شیراز را گرفته و آن را به مادر زنش داده و اوزون حسن برای دفع او قشون بسمت شیراز کشیده و یکی از همدستان پسر وی نیز راهها را بهمزده و تا نزدیکی تبریز آمده است. خواستم از تبریز حرکت نموده و بطرف اردوی شاه روانه شوم، ولی دیدم کار مشکلی است و مجبوراً در همان کاروانسرا ماندیم و

کاروانسرادار هم حکم کرد که از آنجاییرون نرویم. در این بین یکی از پسران اوزون حسن موسوم به مسعودبیک^{۳۱۹} با هزار سوار به سمت حکومت وارد تبریز شد و من به زحمت خود را به او رساندم و پیشکش گذراندم و خواهش کردم اسباب حرکت ما را فراهم آورد، ولی پیشکش را گرفته و ابداً اعتنایی نکرد و اوضاع شهر هم بدتر شد و مسعودبیک برای تهیه قشون خواست از مردم پولی بگیرد، ولی مردم زیربار نرفتند و دکان و بازار را بستند و دیگر آب و نانی به دست نیامد و ما هم از گرسنگی رفتیم در کلیسای ارمنیها منزل کردیم و مدام در وحشت و اضطراب بودیم. من هنوز در تبریز بودم که بارتولومه لبومپارادو^{۳۲۰} که از طرف امیر بزرگ ما به مأموریتی به ایران فرستاده شده بود در ۲۱ ربیع‌الثانی ۸۷۹ وارد تبریز شد.

من مشارالیه را در شهر کافا (فیودوسیا) دیده بودم، ولی چون او از راه طبریزون آمده بود یک ماه پس از من به تبریز رسید. من چون اوضاع را در هم دیدم مجبور شدم بعضی کاغذها نوشته و با اوگوستین^{۳۲۱} از راه حلب به ونیز فرستادم و او هم رفت و رسید. در این بین قاضی لشکر نام که از طرف اوزون حسن به سفارت نزد سلطان عثمانی رفته بود بدون آنکه در مقاصد خود کامیابی حاصل نموده باشد به تبریز وارد شد و من او را دیده و هدایا و پیشکشها گذرانده و خواهش کردم که به مصاحبت او حرکت نموده و برویم پیش شاه. وی خیلی محبت نمود و دو نفر از غلامان وی هم که از اهل اسلاونی^{۳۲۲} بودند با نوکرهای ما دوست شدند و روز ۹ جمادی‌الاولی ۸۷۹ از تبریز حرکت نمودیم و شش روز بعد به سلطانیته رسیده و صبح ۱۷ همان ماه از سلطانیته روان شده و در ۲۲ همان ماه رسیدیم به سنندج و از آنجا هم حرکت نمودیم و در راه من تب کردم و صبح ۲۶ رسیدیم به قم در کاروانسرای دخمه مانندای منزل کردیم و تب من شدت کرد و فردای آن روز همه همراهان من هم ناخوش شدند و لهذا قاضی لشکر حرکت نموده و عازم شد، ولی یک نفر را پیش ما گذاشت و ما هم مجبوراً پانزده روز در قم ماندیم و بالاخره با زحمت بسیار حرکت کرده و پس از عبور از کاشان رسیدیم به نطنز که در آنجا خیلی شراب می‌سازند و یک روز آنجا ماندیم و بالاخره در ۷ جمادی‌الآخره پیش شاه برویم و شاه هم آنجا بود.

ما فوراً تحقیقات در باره بَرَبَرُو^{۳۲۳} نمودیم و او را پیدا کرده و در همان خانه او منزل کردیم و از ملاقات یکدیگر خیلی شاد شدیم. شاه

فوراً غلامان خود را با آذوقه برای پذیرائی از ما فرستاد و ما را دعوت کردند که در ۱۲ جمادی الاخره پیش شاه برویم. در روز موعود من و بربرو رفتیم بحضور شاه و شاه با هشت نفر از اعیان و درباریان خود بود و بعد از سلام و تعارف مقصود خود را بیان نموده و نامه‌ای را که برای شاه آورده بودم به نظر رساندم و شاه مختصراً جوابی داده و اجازه نشستن داد و نشستیم روی فرشها و پس از صرف میوه و شربت مرخص شدیم و دو روز بعد شاه دوباره ما را دعوت کرد و عمارت شاهی را بما نشان دادند و همانجا نهار خورده و برگشتیم و تا ۲۱ جمادی الاخره در اصفهان ماندیم و شاه مکرراً ما را میهمان نمود و در روز مذکور شاه برای قشلاق حرکت به قم نمود و ما هم با او حرکت نمودیم.

در اصفهان اجناس خیلی گران بود چنانکه هیزم باری یک «دوکات»^{۳۲۴} بود و مرغ یک هفت یک «دوکات» و گوشت خیلی از ونیز گرانتر و قس علیهذا. در آنجا ما مشاهده نمودیم که زنها چه در طرز قشنگی لباس و چه در فن سواری بر مردها فایقند. خلاصه پس از نوزده روز مسافرت وارد قم شدیم و به زحمت زیاد برای خود منزلی پیدا کردیم و شاه باز ما را مکرراً میهمانی نمود و تا ۲ ذی القعدة همان سال (عیقید نوروز) در قم بودیم و خیلی از سرما صدمه خوردیم. شاه عموماً در سفره سئوالهای غریب و عجیب از ما می‌کرد. خوراکیها را عموماً در ظرفهای مسین می‌خوردند و شاه در سر نهار شراب می‌نوشید.

اوزون حسن بلند قد و باریک اندام و وجناش تاتاری بود و سن او به نظر می‌آمد که قریب به هفتاد باشد. در ۲ ذی القعدة ما و شاه واردو با بار و بنه از قم حرکت و به طرف تبریز روان شدیم و قریب دو هزار نفر پیاده و پانصد نفر سواره با شاه همراه بودند و شاه خیلی هدایا بما داد. در ۲۴ محرم سنه ۸۸۰ در نزدیکی تبریز یک کشیشی فررلودویک^{۳۲۵} نام از اهل بولونئی پیش شاه آمد که شش نفر نیز با او همراه بودند و می‌گفت خلیفه انطاکیه می‌باشد و از جانب دوک دوپورگونی^{۳۲۶} سفیر است به دربار ایران. شاه در خصوص او از ما سئوالاتی نمود و ما هم جوابهای مساعد دادیم و در فردای آن روز شاه سفیر مذکور را با ما بحضور خود دعوت نمود. خلیفه مشارالیه سه دست لباس زربفت و شش دست لباسهای دیگر برای شاه به‌عنوان پیشکش آورده بود و پس از آنکه مقصود خود را با نطق مفصلی به شاه بیان نمود و وعده‌های عمده‌ای داد شاه نیز از وی خیلی سئوالات نمود. در ۲۷ محرم وارد تبریز شدیم و برای ما

منزلی معین نمودند و در ۳ صفر شاه فرستاد و به طریق مذکور و ما را احضار نمود. شاه اگر چه تا آن وقت چهار بار به من گفته بود که تو باید به فرنگستان برگردی و بربرو دز ایران بماند، ولی من همیشه اعتراض کرده و حاضر به حرکت نشده بودم.

در مجلس مزبور شاه بخلیفه گفت «برگرد به فرنگستان و به پادشاه خود بگو که من به وعده خود وفا خواهم کرد و یا عثمانی جنگ خواهم نمود و اکنون هم مشغول تدارک همین کار هستم». شاه باز مرادعوت کرد که به ونیز برگردم و گفت «تو هم باید به مصاحبت این قاضی بروی پیش شاه خود و بگوئی که من مشغول جنگم و او هم باید دست بکار شود و به تمام امرای مسیحی نیز همین پیغام را از جانب من بده». من از این گفتار اوزون حسن مکدر شدم و گفتم من به دلایلی که بیان نموده‌ام نمی‌توانم اقدام به این کارها بنمایم، ولی اوزون حسن گفت «من به تو می‌گویم و به تو حکم می‌کنم و به پادشاهت هم خواهم نوشت» و من هم از این رو دیگر چاره‌ای ندیده و قبول کردم. آنگاه از طرف شاه برای بطریق مذکور یعنی سفیر بوزگونی و برای من هر کدام دو عدد عبای نازک بطرز ایرانی و مبلغی پول نقد و یک رأس اسب و بعضی چیزهای دیگر تحفه آوردند و خود شاه در همان روز از تبریز حرکت نمود و ما باز دو روز دیگر در تبریز ماندیم و پس از آن چون شاه در نزدیکی تبریز به محلی که چراگاه خوبی بود رفته بود، ما نیز رفتیم آنجا و چند روز آنجا مانده و بعد با شاه حرکت کرده و رفتیم به محل دیگری و تا ۲۲ صفر آنجا بودیم و بعد از هم جدا شدیم. در همین زمان اخیر باز چند بار شاه ما را دعوت کرد و بعضی چیزهای خوردنی به ما تحفه داد.

روز قبل از حرکت یعنی در ۲۱ صفر که بحضور اوزون حسن رفته بودیم به ما بعضی پارچه‌های ابریشمی نشان دادند که با سه تحفه دیگر از مصنوعات یزد و دو شمشیر و دستارهای «طولومباتی»^{۳۲۷} بسیار سبک برای امیر بورگونی و امیر ما و امیر مسگو (مالک روسیه سفلی) معین کرده بود و از طرف این امیر سفیری مارکو روفو^{۳۲۸} نام به دربار اوزون حسن آمده بود. در همین روز در حضور شاه دو نفر از اعیان (ترکهای) او بودند که شاه می‌خواست یکی از آنها را به سفارت به روسیه و دیگری را به بورگونی بفرستد. شاه بخلیفه سابق‌الذکر و به من گفت به امرای مسیحی از قول من بگوئید که من در خیال بودم که بر ضد عثمانیها قیام نمایم، ولی چون شنیدم سلطان (محمد ثانی) مصمم است تمام امسال را

در اسلامبول بماند نمی‌خواهم بنای هجوم را بگذارم، ولی با وجود این یک قسمت از قوای خودم را بر ضد پسر یاغی خود و قسمت دیگر را برای صدمه به عثمانیها فرستاده‌ام و خودم هم الان مشغول تدارک حمله عثمانی هستم. اوزون حسن بسفیر خودش نیز حکم کرد که در دربارهای فرنگ همینگونه سخن براند و ما را مرخص نمود.»

تا اینجا سخن از زبان کوتتاری سفیر و نیز در ایران رفت و اکنون باز دنباله سخن را بدست گرفته و مختصری راجع به سفیر سابق الذکر روس در ایران موسوم به مارکو روفو می‌گوئیم. مؤرخ مشهور روسی کارامزین می‌نویسد که کوتتاری سفیر مذکور و نیز سفیر روس را در اکیاتان (!) اولین بار ملاقات نمود، ولی نگارنده در سفارت‌نامه خود کوتتارینی به ذکر این مطلب بر نخورد. خلاصه آنکه مؤرخ روسی مشارالیه که اسم سفیر روس را مارکو روفو^{۳۲۹} می‌نویسد، وی را صاحب‌منصب امیر بزرگ (روس) و اصلاً یونانی یا ایتالیائی^{۳۳۰} می‌خواند و می‌گوید مأموریت مهمی داشت از طرف پادشاه روسیه یعنی ایوان سوم موسوم به ایوان واسیلیویچ که از سنه ۸۶۷ تا ۹۱۰ سلطنت نمود و برای ترساندن «خان اردوی بزرگ» در صدد دوستی و عقد معاهده با اوزون حسن برآمده بود و این مسئله اگر چه به هیچوجه سندی که راجع بدان باشد در دست نیست قریب به یقین است، چه اوزون حسن اگر چه در آن موقع پیر مردی بود هفتاد ساله، ولی دارای عزمی ثابت و بازوئی آهنین بود و عموماً از مغولها هم بدش می‌آمد و خاکش با خاک سید احمدخان سابق الذکر که از اعقاب سلاطین مغول بود و در آلتون ازدو سلطنت داشت مجاور بود.^{۳۳۱}

بدبختانه در خصوص مذاکراتی که در بین سفیر روس سابق الذکر و امیرحسن بیک به میان آمد و راجع به نتایج آن به هیچوجه چیزی نمی‌دانیم، ولی همین قدر بطور غیر مستقیم^{۳۳۲} می‌دانیم که سفیر مزبور در اوایل سنه ۸۸۰ در دربار امیرحسن بیک در تبریز و در اردوگاه شاه در نزدیکی تبریز بوده و پس از آن با سفرای سابق الذکر یعنی سفیر و نیز سفیر بورگونی و سفرائی که امیرحسن بیک به دربار پادشاه روس و امیران فرنگستان می‌فرستاد با هم در اواسط ربیع‌الأول همان سال از تبریز حرکت نمودند که از راه قفقاز و قریم به مسکو رفته و از آنجا از هم جدا شوند.^{۳۳۳} سفرای مزبور پس از آنکه در سلخ ربیع‌الأول وارد تفلیس شده و سپس از آنجا بطرف مینگرلی^{۳۳۴} روان شدند و در ۱۹ ربیع‌الأول (۸۸۰) به کوتائیس واقع در بین راه تفلیس و دریای سیاه رسیده پس از آن که

مکرر مورد حمله واقع شده و حتی در خاک مینگرلی، خواهر پادشاه به عنوانهای گوناگون مبالغی از آنها پول گرفت. بالأخره در ۲۳ ماه مزبور رسیدند بشهر فاسو^{۳۳۵} (بوطنی کنونی) و در آنجا چون شنیدند که عثمانیها شهر کافارا در شبه جزیره قریم گرفته‌اند^{۳۳۶} و عبور از آن راه را خطرناک دیدند، خلیفه لونی سفیر بورگونی با سفیری که از طرف اوزون حسن مأمور دربار پادشاه بورگونی بود، در ۳ ربیع‌الثانی حرکت نمودند که از طرف خاک چرکس و تاتار به روسیه بروند و فردای آن روز هم سفیر روس با سفیر ایران مأمور دربار روسیه به طرف شماخی^{۳۳۷} مراجعت نمودند که از راه بندر و خاک تاتار به مسکو بروند و سفیر و نیز هم عاقبت همین راه اخیر را پیش گرفته و در شماخی ملحق به سفیر روس و سفیر ایران گردیده و به طرف دربند حرکت نموده و در ۱۳ رجب (۸۸۰) رسیدند به دربند و برای تدارک لوازم مسافرت مجبور شدند تمام زمستان را در آنجا بگذرانند و فقط در یازدهم ذی‌الحجه (۱۵/ روز پس از عید نوروز) موفق شدند که برای حرکت به حاجی طرخان به کشتی سوار شوند، ولی باز هم هشت روز تمام منتظر باد موافق شدند و بالأخره در ۵ محرم سنه ۸۸۱ بحاجی طرخان رسیدند که در آن تاریخ در تحت حکومت خویشان سید احمدخان بن کچی احمدخان سابق الذکر بود.^{۳۳۸}

سفرای مذکور باز مجبور شدند برای تدارک مسافرت خود مدت تقریباً سه ماه و نیم در حاجی طرخان بمانند و بالأخره در ۱۸ ربیع‌الثانی سنه ۸۸۱ از آنجا حرکت نمودند و با آنها از طرف خان حاجی طرخان هم سفیری^{۳۳۹} همراه شد که مأمور بود به مسکو برود. کوتتارینی می‌گوید که اعزام این گونه سفرا به دربار امرای روس بیشتر به قصد جلب هدایا بود و اغلب با این سفرا یکدسته از تجار هم همراه می‌شدند. خلاصه کاروان بزرگی که تقریباً مرکب از ۳۰۰ نفر آدم و ۲۰۰ رأس اسب بود به طرف مسکو در حرکت آمد و پس از ۱۵ روز راه وارد در خاک روسیه شدند. مصائبی که در این راه به سفرای بیچاره وارد شد خیلی شنیدنی است و حتی یکدفعه نزدیک بود جمعی از عطش هلاک شوند. در خاک روسیه وقتی که کاروان به شهر رزان رسید مردم به استقبال مارکو روفو سفیر روس بیرون آمدند، ولی از دیدن تاتارها سراسیمه شده و جرئت نمی‌کردند جلو بیایند. بالأخره سفرائی که در اواسط ربیع‌الأول سنه ۸۸۰ از تبریز راه افتاده بودند در ۶ جمادی‌الآخره سال بعد از آن یعنی پس از تقریباً ۱۵ ماه به مسکو رسیدند. در مسکو پادشاه روس سه مرتبه کوتتارینی و خلیفه

انطاکیه و دیگران را پذیرائی نمود و در یکی از مجالس چنانکه در دربار روس مرسوم بود جامی نقره‌ای از شراب عسل^{۳۴۰} بسفیر و نیز داد که علامت مرحمت مخصوص پادشاهانه بود و بهرکس که چنین جامی داده می‌شد پس از نوشیدن شراب آن، خود جام هم بشخص نوشنده تعلق می‌گرفت.^{۳۴۱}

افسوس که در خصوص پذیرائی سفیری که از جانب امیر حسن بیگ به دربار روسیه آمد و چنانکه در فوق بدان اشاره شده است، ظاهراً اولین سفیر ایران بود که به روسیه می‌آمد اطلاعاتی در دست نیست. همین قدر می‌دانیم که البته ترتیباتی را که در خاک روسیه در باره عموم سفرا و ایلچیان معمول بود در حق سفیر ایران هم مرعی داشته‌اند و ترتیبات و مراسم مذکور راجع به «پذیرائی سفرا خیلی مفصل و پرشاخ و برگ بود و سفرا از آن بابت همیشه شکایت داشتند: همین‌که سفیری از یکی از ممالک خارجه به سرحد می‌رسید، هزارها سؤال از او می‌کردند و می‌پرسیدند از چه مملکتی می‌آئی، اسم پادشاهتان چیست، آیا پادشاه اصیل و از دودمانی قدیمی است یا نه؟ خود تو چه منصبی داری؟ آیا پیش از این به روسیه آمده بوده‌ای یا دفعه اول است که می‌آئی؟ چند نفر هستی، چه زبانی حرف می‌زنی، اسامی شما چیست و هکذا. سپس جوابها را می‌فرستادند پیش پادشاه و پادشاه یکی از اعیان مملکت را به استقبال آنها به سرحد می‌فرستاد و تکلیف این مهماندار آن بود که تا هیئت سفارت چندین بار مدح و نعت پادشاه روسیه را با ذکر تمام منصب و القاب وی نکند نگذارد داخل خاک روس شود. پس از آن مهماندار تمام جزئیات راجع به راه و منازل و وقت خواب و نهار هیئت سفارت را معین می‌نمود و اصلاً خیلی به آهستگی راه می‌پیمودند و عموماً در روز بیشتر از سه الی چهار فرسخ راه نمی‌رفتند و مقصود این بود که صورت جوابهایی را که به مسکو فرستاده‌اند برسد و تکلیف معین شود و گاهی در عین سرما سفیر را در صحرا نگاه می‌داشتند و ترتیب از همین قرارها بود تا فرستاده پادشاه می‌رسید و کار صورت بهتری می‌گرفت.

در ورود به مسکو از سفرا پذیرائی با شکوهی بعمل می‌آمد. سفیر را با سوار بسیار می‌بردند به قصر مخصوص به سفرا که در ساحل رودخانه مسکو واقع بود و به مهماندار صورتی داده می‌شد که معلوم بود حق هر سفیر چیست و به او چقدر گوشت و عسل و پیاز و فلفل و کره و غیره و حتی چوب باید داده بشود، ولی با وجود این مهماندار مکلف بود

که هر روز جوایای احوالات سفیر شده و نگذارد به او سخت بگذرد. برای رفتن سفیر بحضور پادشاه مدتی تهیه و تدارک می‌دیدند و در بین آن مدت سفیر با احدی حق رفت و آمد و دید و بازدید نداشت و از این بابت هم به سفرا خیلی سخت می‌گذشت. روزی که پادشاه به سفرا بار می‌داد اسبهای عالی برای رفتن به قصر کرمل^{۳۴۲} به آنها فرستاده می‌شد.^{۳۴۳} این بود آنچه ما در باره اولین سفیر روس به ایران و اولین سفیر ایران به روس می‌دانیم و نظر به اهمیت موضوع اندکی در این باب بیشتر از معمول تفصیلات دادیم. اینک ببینیم پس از عهد مذکور روابط ایران و روس از چه قرار بوده است.

باید دانست که در قرن نهم چون زمینه‌ای برای روابط مستقر و با اهمیتی در بین ایران و روس وجود نداشت، روابط مزبور جز آنکه مذکور گردید ظاهراً نباید دنباله و دامنه‌ای پیدا نموده باشد، ولی همین که روسها گردن خود را به تدریج از زیر ربنه فرمانبرداری خوانین مغول و امرای سرای بیرون آوردند و دامنه حکمرانی خود را تا سواحل شمالی دریای خزر وسعت دادند، نظر به روابط تجارتنی مهمی که بین ایران و نواحی مذکور پیدا شد روابط تازه و با اساسی بین دو مملکت بودجود آمد که نه فقط هنوز قطع نشده، بلکه هر روز بر اهمیت خود افزوده و دارای اثراتی در سیاست و حیات اجتماعی و اقتصادی ایران گردیده که اهمیت آن امروز بر احدی مخفی نیست.

ایوان سوّم وقتی مارکو روفو سابق‌الذکر را به سفارت به ایران فرستاده بود که سید احمدخان سابق‌الذکر که خان سرای بود کار را به او سخت گرفته و مطالبه خراج می‌نمود. سید احمدخان پس از رسیدن به سلطنت قراقوچوم^{۳۴۴} نامی را در سنه ۸۷۸ با ۶۰۰ سوار مسلح و ۳۲۰۰ نفر تاجر به سفارت به مسکو فرستاده و مطالبه خراج نموده بود، ولی ظاهراً ایوان که آدم دانا و صبوری بود به وعده و وعید سفیر را پس فرستاده بود، در صورتی که در باطن تهیه کار را می‌دید که رسماً روسیه را از اطاعت و خراجگذاری به خوانین مغول خلاص نماید. سید احمدخان در سنه ۸۸۰ سفیر دیگری به مسکو فرستاد و علاوه بر مطالبه خراج رسماً تقاضا نمود که خود ایوان سوّم برای اظهار اطاعت به سرای برود، ولی ایوان از این مسئله تن زده و ظاهراً در مقارن همین اوقات مارکوروفو را به ایران فرستاد که برای سید احمدخان دشمنی تراشیده باشد. از طرف دیگر ایوان سوّم با خان قریم هم ایجاد روابط دوستانه نموده و به زور

پیشکش و تعارف تاتارهای قریم را در دست خود نگاهداشته و مدام آنها را بر ضد خان سرای تحریک می نمود. تفصیل خانات قریم این است که در عهد سلطنت پدر ایوان سوّم که موسوم به واسیلی کور بود (۸۲۸ - ۸۶۹) دو نفر از بزرگان آلتون اردو موسوم به اولو محمد و آسی - اولی در قازان و دوّمی در قریم - تشکیل سلطنتی داده بودند. آسی که از اعقاب چنگیزخان بود به مناسبت اسم کرای نام دهقانی که وی را از خطری نجات داده بود این کلمه را به اسم خود افزوده و پس از وی تمام جانشینان وی این رسم را مجری داشتند.^{۳۴۵}

خلاصه آنکه در دنباله پیش آمدهای سابق الذکر در سنه ۸۸۰ بین سید احمدخان و ایوان سوّم جنگی واقع گردید و اگر چه زدو خوردی که قطعی باشد واقع نشد، ولی از آنجائی که سید احمدخان در موقع مراجعت بخاک خود به سبب غنیمت بسیاری که با خود می آورد، تحریک طمع دسته‌ای از تاتارهای مقیم در سرزمین دون موسوم به ایل شیبان را نموده و مورد حمله آنها واقع گردیده و به دست رئیس آنها ایواق نام مقتول گردید (در اواخر سنه ۸۸۵) ملت روسیه یکباره از تبعیت ننگین تقریباً دوپست و پنجاه ساله قدیم مغول خلاصی یافت. بعدها جانشینان ایوان سوّم مدام بر عظمت روسیه افزودند، چنانکه پسر زاده وی ایوان چهارم مشهور به ایوان مخوف (۹۳۹ - ۹۹۲) رسماً تسار (امپراتور) روس خوانده شد و در ۱۲ شوال سنه ۹۵۹ قازان را گرفته و به سلطنت خوانین قازان پایان داد و دو سال پس از آن بحاجی طرخان نیز دست یافت و دامنه تسلط روس تا به ساحل شمالی دریای خزر رسید «و رودخانه مشهور وُلگا که در ساحل آن خرابیهای بسی از شهرهای معظم قدیمی مانند ایتل^{۳۴۶} که پایتخت مُلک خزر بود و بُلغار که مقر سلطنت مملکت بلغارستان^{۳۴۷} و سرای^{۳۴۸} که مرکز حکمرانی خوانین آلتون اردو و دشت قپچاق بود یادگار عهد گذشته می باشند و سخن از عظمت و شکوه ملل متعدده‌ای می رانند که امروز بکلی از صفحه عالم ناپود شده‌اند، به دست روس افتاد و این رودخانه مهم زرخیز که حکم ورید تجارت شرق را دارد از سرچشمه تا مصب خود از آن پس در خاک روس روان و در زیر فرمان و حکم امپراتور مسکو واقع گردید و همین که سایه عقاب روس بر صفحه نیلگون دریای خزر افتاده، راه نفوذ روس بر قلمرو ممالک ایران نیز باز شد و فوراً امرا و خوانین سست عنصر قفقاز که مدام خواه با یکدیگر و خواه با تاتارهای قریم در زد و خورد بودند، خواستار همدستی و اتحاد با

۱۰۹/ قسمت دوم
 امپراطورهای روس که در نظر آنها جانشین امپراطورهای یونانی بودند گردیدند»^{۳۴۹} و خلاصه آنکه چون در موقعی که حاجی طرخان به دست روسها افتاد، عده زیادی از تاجران ایرانی در آنجا اقامت داشتند، روابطی بین ایران و روس پیدا شد که معلوم است بیشتر تجارتنی بود نه سیاسی. مقارن همین اوقات در اوضاع ایران نیز تغییرات مهمی روی داده بود، به این معنی که یکی از اولاد و اخلاف شیخ صفی الدین اردبیلی موسوم به اسمعیل میرزا (۸۹۲ - ۹۳۰) که مادرش موسوم به عالمشاه^{۳۵۰} دختر امیر حسن بیک (اوزون حسن) سابق الذکر بود به خوانخواهی پدر خود شیخ حیدر که او نیز شوهر خواهر اوزون حسن بود و در جنگ با شیروانشاه فرّخ یسار (۸۶۷ - ۹۰۶) پادشاه شیروان در نزدیکی محلّ موسوم به «تیر» در طبرستان شکست خورده و بحکم وی بقتل رسیده بود^{۳۵۱} قد علم نموده و سپاهی گرد آورده و بطرف شیروان روان شد و شیروانشاه فرّخ یسار را شکست داده و مقتول ساخت (سنه ۹۰۶) و خویش را رسماً پادشاه خواند و به تدریج کارش بالا گرفت، چنانکه مرادبیک پسر و جانشین یعقوب بیک^{۳۵۲} بن اوزون حسن را نیز که آخرین پادشاهان سلسله آق قویونلو بود شکست داده و مقتول ساخت (سنه ۹۲۰) و یکباره مالک مملکت وسیعی گردید که علاوه بر آذربایجان و عراق عجم و فارس و کرمان، قسمتی از آسیای صغیر و عراق عرب و خراسان و باکو و دربند نیز جزو آن بود و همین شاه اسمعیل است که پس از منقرض ساختن سلطنت آق قویونلو مؤسس سلطنت صفویان گردید. از آنجائی که تشکیل سلطنت صفویه تقریباً مقارن بود با آزادشدن روسیه از بار گران تسلط مغول و هم نظر به آنکه هر کدام از این دو مملکت را دشمن بزرگی در جلو بود، یعنی روسها هنوز از جانب خوانین تاتار قازان و آلتون اردو بکلی فارغ البال نبودند و ایرانیان نیز مدام با دشمن توانائی چون عثمانی مجبور به زد و خورد بودند، این بود که هم پادشاهان ایران و هم شاهزادگان روس ملتفت اهمیت اتحاد و دوستی بین روس و ایران بوده و برای حصول این مقصود از هر جانب ایلچیان و سفرائی مدام در رفت و آمد بودند.

این قسمت از کتاب «تاریخ روابط روس و ایران» بیشتر راجع به ذکر رفت و آمد همین سفرا و روابطی که در عهد صفویه بین این دو مملکت بوجود آمد و دامنه آن به قشونکشی پطرکبیر بخاک ایران و تصرفات گیلان و مازندران و سواحل جنوبی و غربی دیگر دریای خزر

گردید می‌باشد، چنانکه تفصیلات آن وقایع با اقدامات مردانه نادرشاه افشار در راندن روسها از خاک ایران مشروحاً بیاید.

چنانکه در فوق گذشت پس از آنکه روسها حاجی طرخان را گرفته و حدود خاک آنها با خاک ایران نزدیک شد، روابطی بین دو مملکت حاصل گردید که بیشتر تجارتي بود و دامنه همین روابط به تدریج به جایی کشید که شرکتهای بزرگ در روسیه به قصد تجارت با ایران تشکیل یافت و اقدامات و تشبثات مهم بعمل آمد، چنانکه در سال ۹۶۹ یعنی در دوره سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) پسرشاه اسمعیل سابق الذکر و دومین پادشاه صفوی، ایوان مخوف و الیزابت ملکه انگلستان آنتونی جنکینسن^{۳۵۳} نام تاجر انگلیسی را که در مسکو تجارت مهم داشت و به مناسبت روابط تجارتي در ایران نیز معروفیتی حاصل نموده بود به ایران فرستادند. جنکینسن مأمور بود که مراتب دوستی ملکه انگلستان و امپراطور روس را^{۳۵۴} به پادشاه ایران تبلیغ داشته و از وی طلب اجازه نماید برای آنکه راه مسافرت در ایران باز شود و از این راه دایره روابط تجاری بین روس و انگلیس و ایران وسعت یابد. در این موقع جنکینسن حامل کاغذی نیز از ملکه انگلستان الیزابت برای شاه طهماسب بود که مضمون آن از قرار ذیل بود:

«از طرف الیزابت که از پرتو الطاف یزدانی ملکه انگلستان و غیره است به شاهزاده والاتبار و توانا صفوی بزرگ^{۳۵۵} شاهنشاه ایرانیان و مدها و پارتها و هیرکانیه^{۳۵۶} و کارماناریان^{۳۵۷} و مارگیانها^{۳۵۸} و طوایف این طرف و آن طرف رودخانه دجله و تمام ملتھائی که بین دریای خزر و خلیج فارس سکنی دارند سلام و درود بی منتها و مسئلت همه گونه سعادت و اقبال. از مرحوم بی‌پایان الهی ملتھای ما با وجود فاصله عظیم بزی و پهنای بی منتھای دریاها که آنها را از هم جدا می‌سازد به وسیله کتابت به طریق ارتباطات را یافته و در خیر انسانیت و نفع طرفین با هم ابواب مکاتبه و مخابره را مفتوح داشته‌اند. این است که نوکر گرامی وفادار ما آنتونی جنکینسن که حامل این نامه است با اجازه و مرحمت ما عازم شده که از مملکت ما عزیمت نموده و به استعانت یزدان به ایران و سایر نقاط قلمرو سلطنت شما مسافرت نماید و از آنجائی که این خیال مبنی بر یک فکر مبارکی است و در راه ایجاد روابط تجارتي با رعایای شما و تجار دیگری است که در خاک شما تجارت دارند، لهذا خواستیم که از آن اعلیحضرت خواهش نمائیم که به نوکر ما آنتونی جنکینسن و برای مالها و همراهان او تذکره و اجازه‌های لازمه صادر فرمایند که در رفت و آمد و اقامت در خاک شما هر مدتی که بخواهد دچار مشکلاتی نگردد... الخ.»^{۳۵۹}

تفصیل سابقه این مسئله آنکه در حدود سال ۹۶۰ ریشارد شانسلر^{۳۶۰} نامی از اهالی انگلیس که به عزم سیاحت مملکت لاپونی در شمال اروپا با کشتی از انگلستان حرکت کرده بود و باد او را به بندر آرخانزل انداخته بود از آنجا از راه خشکی به مسکو رفته و از ایوان مخوف اجازه ایجاد شرکتي نموده بود موسوم به «کمپانی مسکو» که مقصودش افتتاح باب تجارت با ممالک شرقی و جنوبی بحر خزر بود از راه روسیه. چند سالی بعد در سنه ۹۶۴ که شانسلر وفات نمود، جنکینسن سابق الذکر رئیس کل کشتیهای شرکت مزبور گردید و شرکت مزبور سه نفر را مأمور نمود که با آسیای وسطی سیاحت نموده و راه تجارت را با آنجا باز نمایند^{۳۶۱} و این سه نفر یکی همان آنتونی جنکینسن سابق الذکر بود و دو نفر دیگر یکی موسوم بود به ریشارد جوهنسن^{۳۶۲} و دیگری به ربرت جوهنسن.^{۳۶۳} مسافرت مذکور از طرف دریای خزر بعمل آمد و این اولین دفعه بود که بیرق انگلیس (صلیب احمر سن ژرژ) در روی بحر خزر دیده شد. سیاحان مذکور از طرف دریای خزر خود را صحیح و سالم به بخارا رساندند و این هم تا آن اندازه‌ای که معلومات در دست است به نظر می‌آید اولین باری که پای انگلیسی بدان خاک می‌رسید. خلاصه پس از مراجعت از این سیاحت «شرکت مسکو» در صدد آمد که جنکینسن را به ایران بفرستد و دو مسئله خیال شرکت را خیلی قوت داد، یکی آنکه ایالات شیروان و گیلان و مازندران مشهور بود به آنکه ابریشم بسیار به عمل می‌آورد و برای شرکت میدان معامله پرفایده‌ای بود، دیگر آنکه تجارت با ایالات مزبور بطور غیر مستقیم همچشمی با پرتگالیها بود که در آن تاریخ تقریباً یکتا ملت اروپائی بود که با ایران تجارت داشت و از آنجائی که تجارت پرتگالیها عمده با سواحل خلیج فارس بود که بخودی خود محصول و مال التجاره‌ای ندارد و مالی که از آنجا صادر می‌شود مالی است که از سرزمینهای دور به آنجا می‌آید، لهذا شرکت را جای امید بود که در تجارت مستقیم با سال ۹۶۹ چنانکه در فوق مذکور گردید جنکینسن را به ایران فرستاد و مشارالیه هم محض استحکام کار عنوان سفارت از جانب ایوان مخوف و ملکه انگلیس بدست آورد چنانکه شرح آن گذشت. نکته شایان دقت آن است که اقدامات مذکوره نیز که از اقدام تشبثات مهمه روس و انگلیس در ایران است بعینه مانند اقدامات مشترکه آن دو دولت در زمان اخیر باز مشترکاً بعمل آمده است.

شاه طهماسب ثانی از جنکینسن پذیرائی شایان نمود و به او اجازه

مسافرت در ایران را عطا نمود، ولی از آنجائی که جنکینسن درست با عادات و رسوم دزبار ایران آشنا نبود نتوانست مقصود خود را چنانکه دلخواه بود بعمل آورد و بدون آنکه با ایران عهدنامه تجارتي برای روس یا انگلیس بسته باشد به مسکو مراجعت نمود.^{۳۶۴}

کرزن در کتاب خود^{۳۶۵} شرح این سفارت را به طریق ذیل می نویسد: جنکینسن در ذی الحجه سنه ۹۶۹ به دریند که در آن تاریخ جزو خاک ایران بود رسید و از آنجا بطرف پایتخت مملکت ایران قزوین رهسپار شد. در قزوین بحضور شاه طهماسب رسید و نامه ملکه انگلستان را تقدیم نمود و جواب ذیل را شنید: «آه شما کافرها! ما محتاج با کفار نیستیم!»^{۳۶۶} و پس از آن اجازه مرخصی به او عطا شد، ولی جنکینسن مأیوس نشده و زمستان آن سال را (۹۷۰) در مسکو گذرانده و پس از زمستان دوباره راه ایران را پیش گرفت و از جانب «شرکت مسکو» هم تماس آلکک^{۳۶۷} و ریشارد چنی^{۳۶۸} با او همراه رفتند، ولی این بار نیز تیرشان به سنگ خورد و دستشان بجائی بند نشد. تفصیل آن که والی شیروان عبدالله خان^{۳۶۹} که سابق با جنکینسن به ملاطفت رفتار نموده و وی را تشویق نیز نموده و به مناسبت آن که مقارن همان اوقات یک نفر مسلمان به دست یک نفر تبعه روس کشته شده بود حمایت و همراهی خود را از آنها دریغ داشت و آلکک کشته شده و چنی نیز با هزار زحمت جانی از میان به در برد، ولی باز دو سال بعد در ۱۵۶۵ میلادی (۲۸ جمادی الأولى ۹۷۲ تا ۸ جمادی الاخره ۹۷۳) یک هیئت سوّمی بطرف ایران حرکت نمود. این هیئت پس از آنکه در ماه ذی الحجه ۹۷۲ به ریاست آرتور ادواردز^{۳۷۰} از حاجی طرخان حرکت نمود و چند نفری از آنها در بین مسافرت ناخوش شده و مردند و وقتی که در ماه مه فرنگی ۱۵۶۶ میلادی (۱۱ شوال تا ۱۲ ذی القعدة سنه ۹۷۳) به قزوین رسیدند و اوضاع را تا اندازه ای از سابق مساعدتر دیدند. شاه طهماسب اظهار میل به پوشیدن پارچه های لندنی می نمود و فرمانی نیز در حق «شرکت مسکو» صادر نمود که وی را از حق گمرک و راهداری معاف می داشت و حتی وعده حمایت تجار را و اجازه رفت و آمد در تمام اکناف مملکت و بعضی وعده های دیگر را نیز بدانها داد.^{۳۷۱}

پس از مرگ ایوان مخوف در سال ۹۹۲ سلطنت به پسر او فتودور اوّل رسید، ولی در عهد سلطنت فتودور (۹۹۲ - ۱۰۰۶) کارهای روسیه در حقیقت در دست بوریس گودونو^{۳۷۲} بود که پس از فتودور

خود قیصر روسیه شد و بوریس گودونو اصلاً از نژاد تاتار و از نجبای^{۳۷۴} روسیه و شخص مدبّر و سیاست دان بود. فتودور اوّل هم عهد بود با شاه محمد صفوی (شاه خدابنده) پسر شاه طهماسب که از سال ۹۸۵ تا ۹۹۶ سلطنت داشت. در عهد سلطنت شاه محمد که پادشاه بی قابلیت و بی کفایتی بود عثمانیها که پس از عهدنامه ای که در سنه ۹۶۱ بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان بسته شده بود، دیگر مزاحم ایرانیان نشده بودند از نو دستی از آستین در آورده و بنای دست اندازی به آذربایجان را گذاشته بودند و لهذا شاه محمد بخیال آن که روسها را بر ضد عثمانیان برانگیزد، در اواخر سلطنت خود سفیر هادی بیک^{۳۷۵} نام به دربار فتودور فرستاده و سفیر مزبور حامل نامه ای نیز از جانب شاه محمد (خدابنده) بود، حاکی بر این که قیصر روس و پادشاه ایران مانند پدران و اجداد با عظمت خود بایستی همواره در راه اتحاد و دوستی با هم کوشش نمایند. قیصر روس از سفیر ایران پذیرائی نیکوئی نموده و از اظهاراتی که پادشاه ایران در نامه خود می نمود بسیار شادمان گشت، مخصوصاً که سلطان محمد اظهار داشته بود که حاضر است دریند و باکو را به روس واگذارد.^{۳۷۶}

در خصوص جزئیات سفارت هادی بیک به دربار روس اطلاعات مخصوصه مستقیمی در دست نیست، ولی سفارت مزبور موجب یک رشته سفارتهای دیگری شد که پس از شاه محمد در زمان پسر وی شاه عباس کبیر (۹۹۵ - ۱۰۳۷) بین ایران و روس بعمل آمد و تمام تفصیلات آنها از روی اسناد رسمی روس بشکل کتابی ترتیب داده شده و به چاپ رسیده است^{۳۷۷} و چه بسا در طی کتاب مزبور اشاره به بعضی از جزئیات و مطالب راجع به سفارت هادی بیک نیز می شود، مثلاً از آنجمله معلوم می شود که سفارت مزبور در یکی از آخرین سالهای سلطنت شاه محمد بوده است، چه هادی بیک وقتی که پس از انجام مأموریت خود در مسکو با سفیری که قیصر روس فتودور با او به ایران می فرستاد در غره شعبان سنه ۹۹۶ به حاجی طرخان رسیدند خبر مخلوع شدن شاه محمد و به تخت نشستن شاه عباس به آنها رسید و از این رو می توان گفت که هادی بیک با هیئت سفارت خود در راه مسکو دچار یک دسته دزدان از قزاقها شده و هر چه داشته از دستش گرفته اند و هکذا معلومات دیگری که در طی مطالعه کتاب مزبور راجع به سفارت اوّل هادی بیک به مسکو به دست می آید، ولی عجاله رشته مطلب را کوتاه نموده و بگذریم بعهد

شاه عباس کبیر، ولی شاید باز قبلاً ذکر یک نکته بی‌فایده نباشد و آن این است که جنکینسن سابق‌الذکر در کتاب خود چنان که گذشت^{۳۷۸} نوشته که در سنه ۹۶۶ (عهد شاه طهماسب اول) که ایوان مخوف او را به سمت ایلچیگری به بخارا و خیوه فرستاد، وی از مسکو «با سفیر ایران» حرکت نمود و هم در ضمن نامه‌ای که محمد شاه به فتودور ایوانویچ نوشته بود و چنانکه گذشت با سفیر خود هادی بیک در سنه ۹۹۴ یا ۹۹۵ به دربار روس فرستاد، سخن از روابط و دوستی و ارسال و مرسول بین پدران دو پادشاه مذکور می‌رود و از این دو مسئله چنان استنباط می‌شود که در حقیقت در همان آغاز دوره صفویه نیز بین روس و ایران روابطی وجود داشته و ایلچیه‌ها در بین دو مملکت در رفت و آمد بوده، ولی متأسفانه نگارنده را با همه زحمتی که در این راه کشیده معلوماتی در خصوص روابط بین ایران و روس در زمان مذکور به دست نیامد و اگر بعدها مطلبی مکشوف گردید در آخر کتاب بطور ضمیمه ملحق خواهد نمود.

شاه عباس کبیر

(۹۹۵ تا ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۰۳۷)

اغلب مورّخین در ترجمه حال این پادشاه بزرگ که به اختلال و اغتشاش بی‌نهایتی که پس از استیلای مغول به ایران قریب سه قرن وطن ما را به بدترین احوال درآورده بود پایان داد، مخصوصاً صفت مملکت داری و رأی و تدبیر او را بسیار می‌ستایند و در واقع جهاننداری شاه عباس بر جهانگشائی آن پادشاه عظیم‌القدر به درجات مزیت دارد و نتیجه فکر صائب و اندیشه و خردمندی اوست که ایران پس از سیل مصائبی که در دوره سلطنت مغول بالا و پست آن مملکت را فراگرفته و بر جان و تن آن خاک هزار رخنه وارد آورده بود، باز از نو سر و صورتی یافت و قدی علم نمود و از نعمت استقلال و امنیت برخوردار گردید. شاه عباس با قوت و قدرتی که حاصل نموده و با کبر و غروری که داشت ممکن بود ادامه روابط سیاسی را با مملکت دور دست و مسیحی و ناشناسی چون روس بی‌فایده و اسباب زحمت و دردسر بی‌حاصل انگاشته و در دنباله دادن بدان منفعتی مترتب نیندند، ولی خود این مسئله که مشارالیه با وجود ملاحظات مذکوره باز در تعقیب خیالات پدر خود در استحکام روابط دوستی و اتحاد با روس و ضد عثمانی کوششها نمود دلیلی است بر

درایت و دانائی ان پادشاه.

شاه عباس چنانکه در فوق گذشت وقتی به سلطنت دست یافت که سفیری که از جانب پدر مخلوعش شاه محمد خدابنده به دربار قیصر روس فتودور رفته بود هنوز در روسیه بود و مرخصی یافته بود که با گرگوری واسیلچیکوف^{۳۷۹} نام که از طرف قیصر روس به سمت سفارت به دربار شاه محمد منصوب شده بود به ایران برگردد. واسیلچیکوف حامل نامه‌ای بود از طرف قیصر برای شاه محمد که تاریخ آن سال ۷۰۹۶ از خلقت دنیا بود که مطابق می‌شود با سال ۹۹۶ از هجرت یعنی همان سالی که شاه محمد به مناسبت یاغیگری پسرش شاه عباس میرزا و دست یافتن او به قزوین مجبوراً از سلطنت کناره گرفته بود، ولی چون این اخبار هنوز به دربار روس نرسیده بود نامه مزبور به اسم شاه محمد نوشته شده بود ولی وقتی که هادی بیک و سفیر روس با همراهان خود پس از مسافرت دراز از راه رودخانه ولگا به حاجی طرخان رسیدند از تجار ایرانی که به تازگی از ایران بدانجا وارد شده بودند خبر خلع شاه محمد و به تخت نشستن شاه عباس را شنیدند.

واسیلچیکوف سفیر روس که مردی آزموده و دانا بود از این پیش آمده‌های تازه بیم ننموده و نامه‌ای را که قیصر به اسم شاه محمد خدابنده نوشته بود به اسم شاه عباس نموده و در یازدهم ماه رمضان سنه ۹۹۶ با هادی بیک از حاجی طرخان از راه دریای خزر به طرف خاک ایران روانه شد و پس از پنج هفته دریایمانی در ۱۶ شوال سنه مذکور وارد خاک گیلان شدند که حکمران آن در زمان احمدخان نامی بود که معلوم می‌شود تا حدی مستقل بوده، چه قیصر روس به شخص او نیز نامه‌ای نوشته بود که حامل آن هم واسیلچیکوف سابق‌الذکر سفیر روس بود و پس از آن هم وقتی که در جواب سفارت روس شاه عباس چنانکه ذکر آن بیاید سفیری به روس فرستاد. احمدخان نیز علی‌حده سفیری به دربار مسکو فرستاد.^{۳۸۰} در گیلان سفیر روس چون مأمور گمرک (دامغه‌چی) می‌خواست صندوقها و بارهایش را تفتیش کند خیلی اظهار کدورت نمود، ولی بجائی نرسید مخصوصاً که احمدخان هم خود برای شکار از شهر خارج شده بود و به گوشش رسیده بود که سفیر روس از طرف شخص قیصر برای او تحف و هدایائی نیاورده و هدیه‌ای که آورده فقط از طرف بوریس گودونوواست. سفیر روس در ضمن اظهاراتی که در گیلان با خواجه حسن^{۳۸۱} (خواجه حسام) نامی از فرستادگان احمدخان راجع به

عظمت روسیه نموده گفت که چرکسها و گرجیها سفیر به دربار روس فرستاده بوده‌اند که تابع روس شوند و خود سفیر ایران هادی بیک هم آنها را در مسکو دیده است و با وجود این که دولت روسیه چنین دولت معظمی است سزاوار نیست که در گیلان با سفیر آن به این نحو رفتار نمایند و علاوه بر آن که اسبابهای او را که بیشتر هدایائی است که به شاه عباس می‌برد ضبط نموده و تفتیش می‌کنند. خوراک نیز به هیئت سفارت نمی‌دهند و به هیچوجه مراسم مهمان‌نوازی و احترام را در حق آنها مجری نمی‌دارند و چون مأمورین گمرک به او ایراد می‌گرفتند که یک نفر سفیر حق ندارد این همه اسباب و مال با خود به عنوان سفارت از سر حد بگذراند، وی جواب داد که چون پول روس در ایران قیمت ندارد کمی مال با خود آورده که در موقع ضرورت بکار برد. خلاصه سفیر روس هشت هفته تمام مجبوراً در گیلان ماند و مدام صدای شکایت او از بابت بی‌غذائی و بدی منزل بلند بود تا آنکه عاقبت اجازه خواست که کمی از اسبابهایش را که قفل و موم کرده بودند پس بدهند که به فروش برساند و وجه آن را صرف خرید خوراک نماید و مأمورین دولتی گیلان بالاخره بعضی چیزهای جزئی از اسبابهای مذکور را بدست او دادند.

سفیر روس به هادی بیک که از شکارگاه و از ملاقات احمدخان برگشته بود به عنوان گله‌مندی اظهار می‌داشت که آیا فراموش کرده‌ای که وقتی به مسکو می‌آمدی قزاقها اسباب تو را برده بودند، ما چهار صد قزاق را در مقابل چشم تو در جزای این کار کشتیم و قیمت اسبابهای مسروقه تو را بیست برابر پرداختیم و حالا در خاک شما با ما باید این طور رفتار نمایند و نه منزل صحیحی بما بدهند و نه خوراکی. خلاصه امر از طرف احمدخان رسید که سفیر بروی پیش او در شهر لاگوزن (شاید مقصود لاهیجان باشد) و در این موقع یک نفر ایرانی آمد پیش سفیر و محرمانه گفت برادر چه کار داری بگوئی تحفه‌ای را که برای احمدخان آورده‌ای از جانب قیصر نیست و از بوریس گودونوواست، بگو از جانب خود قیصر است، ولی این حرف خیلی به سفیر روس برخورد و به آن ایرانی جوابهای سخت داد. بالاخره سفیر با احمدخان ملاقات نمود و هدیه‌ای را که آورده بود و از آن جمله یک باز شکاری بود گذراند و «خان احمد» از سفیر روس راجع به سیاست روس و لیتوانی و آلمان سئوالاتی نمود و گفت شنیده‌ام قشون روس حالا در حاجی طرخان است و محتمل است در تابستان بطرف شماخی بیایند و در خصوص باکو و دربند نیز

بعضی اظهارات داشت و عقیده سفیر روس را در آن باب پرسید، ولی سفیر روس که یا بوئی برده بود که احمدخان با عثمانیها محرمانه میانه دارد و یا آنکه می‌خواست به شرایط حزم و احتیاط عمل نموده باشد، فقط اظهار داشت که عجله مقصود او این است که بین دولتین روس و ایران عهدنامه اتحادی منعقد گردد و برای این مقصود لازم است که شاه عباس سفیری به روس بفرستد.

سفیر روس پس از دو هفته اقامت در شهر مزبور دوباره به «لنگور» (ظاهراً مقصود لنکران است) برگشت و از آنجا از راه «دامیوت» (ظاهراً مقصود دامغان است) و «سمان» [سمنان؟] که در ۶ ورستی (یک فرسخی) قزوین واقع بوده وارد قزوین شدند و در آنجا سفیر روس شنید که از طرف عثمانی نیز هیئت سفارتی وارد شده که مرکب از بیست نفر است و سه تومان به آنها از بابت معاش داده می‌شود و چون به سفارت روس کمتر می‌دادند از این بابت اوقات سفیر روس خیلی تلخ شد. وقتی سفیر روس به قزوین رسید (اواخر ذی‌الحجه سنه ۹۹۶) که شاه عباس در خراسان مشغول جنگ با اوزبکها بود که در آن اوقات مکرراً بخاک ایران تاخته و شهرها را قتل و غارت می‌نمودند، لهذا از قزوین خبر رسیدن سفیر روس را به او رسانده و دستورالعمل خواستند و سفیر روس مجبور شد تا وصول جواب در قزوین بماند و باز مدام داد و فریاد وی این که خوراک صحیحی به او نمی‌رسانند بلند بود و حقیقه از بیانات او چنین استنباط می‌شود که اصلاً کار خوراک در آن صفحات سخت بوده، چون در جواب شکایتهای او در قزوین به او می‌گویند که مشارالیه باید به همان اندکی که به او می‌رسد قانع باشد، چه در اطراف چیزی به دست نمی‌آید و خود اجزاء دولتی هم نمی‌توانند از حصه قلیل خود به او چیزی بدهند. در همان اوقات اقامت در قزوین سفیر گرجستان که برای ملاقات شاه عباس بخراسان رفته بود به قزوین برگشت و در ضمن صحبت با سفیر روس اظهار داشت که از روس به گرجستان نیز سفیری آمده بوده و چون واسیلچیکوف مایل بود بداند سفر چطور باید بحضور شاه عباس بروند و چه مراسمی در آن موقع معمول است. سفیر گرجستان جواب داد که من وقتی که بحضور شاه عباس رفتم وی پای خود را به من داد که بیوسم و من هم بوسیدم. سفیر روس از شنیدن این مسئله خیلی اظهار تعجب نمود و گفت در دربار ما چنین رسمی نیست، ولی سفیر گرجستان به وی فهماند که در هر مملکتی عاداتی مرسوم است و انسان نباید از دیدن و شنیدن آن

عادات تعجب نماید.

خلاصه پس از شش هفته اقامت در قزوین از طرف شاه عباس امری رسید که سفیر روس با یک نفر از همراهانش روانه اصفهان شود تا پس از ورود شاه عباس به اصفهان به حضور برسد، ولی سفیر روس قبول نکرد که فقط با یک نفر از کسان خود روانه شود و پس از مذاکرات بسیار قرار شد که سه نفر از کسان خود را همراه بردارد و سه هفته پس از رسیدن امر شاه عباس در ۹ ربیع الاول سنه ۹۹۷ به مصاحبت هادی بیک و علی الخ بیک نامی و ده نفر همراهان دیگر از قزوین حرکت نموده و از راه ساوه و قم و کاشان که همه جا از آنها استقبال می نمودند در حدود اوایل ربیع الثانی به اصفهان رسیدند و منتظر بودند که دستورالعمل شاه برسد، ولی باز مدتی گذشت و خبری نرسید و در ۲ جمادی الاولی سفیر رسماً شکایت نمود که ما یک سال است^{۳۸۲} به ایران وارد شده ایم و هنوز اصلاً ترتیب خوراک و غذای ما هم مرتب نشده است. در همان اوان خبر رسید که شاه عباس وارد قزوین شده است و سفیر روس و هادی بیک با همراهان خود در ۶ جمادی الاولی (روز سوم عید نوروز) از اصفهان به قصد قزوین حرکت نمودند و از نزدیکی قم هادی بیک جلو افتاد که قبل از رسیدن سفیر روس به قزوین با شاه عباس مذاکرات لازمه را نموده باشد. قبل از آن که سفیر روس به قزوین رسیده باشد حسینقلی بیک نام با سی نفر سوار در ۱۸ ماه مذکور به استقبال سفیر آمد و گفت شاه عباس همانطور سواره از سفیر روس پذیرائی خواهد نمود، ولی سفیر روس برآشفته و گفت اگر سرم را هم ببرند قبول نخواهم کرد و چند روز پس از آن در ۲۰ ماه مذکور وارد قزوین شد و پس از آن که باز دو روز از بی خوراکی به آنها سخت گذشت، بالاخره برای خوراک آنها ترتیبی داده شد و در ۲۳ جمادی الاولی قرار شد به رسم تعظیم و «گرنش» بحضور شاه عباس برود.

در ورود بعمارت سلطنتی از سفیر روس استقبالی بعمل نیامد. خود شاه عباس در ایوانی نشسته بود و سفیر روس پس از تعظیم و گرنش نامه قیصر روس را گذراند و نطقی نمود. سپس شاه دست خود را به بوسیدن بدو داد، وی نیز بوسیده و مترجم وی نیز که شستاک ایوانوف^{۳۸۳} نام داشت و همچنین منشی اودست شاه را بوسیدند و شاه اجازه جلوس داد و میرزالیونین (؟) نامی از طرف شاه از آنها احوالپرسی نمود و سفیر نزدیکتر آمده و جواب داد و پس از آنکه خود شاه هم از آنها احوالپرسی

۱۱۹ / نمود تحفه‌ها را آوردند. شاه اظهار امتنان نموده و گفت ما برای ثبوت یگانگی و وداد با برادر خودمان امپراطور روسیه دریند و باکو را که اکنون در دست ترکهاست به او می بخشیم و چون می خواهیم با پادشاه شما همیشه دوست و برادر باشیم سفرای مخصوص خود را نیز با شما به روسیه همراه خواهیم فرستاد.

صورت نامه مذکور که امپراطور روس به شاه محمد نوشته بود و بعد چنان که گذشت در حاجی طرخان آن را به اسم شاه عباس برگرداندند در کتاب روسی سابق الذکر «تاریخ وقایع راجع به روابط سیاسی و تجارتنی بین ایران و روسیه مسکوی در عهد فتودور ایوانویچ»^{۳۸۴} ضبط است و چون قسمت عمده آن عبارت از القاب و عناوین و حمد و ثنای مبالغه آمیز بود و در ترجمه آن به فارسی فایده عمده ای منظور نبود از ترجمه آن صرف نظر شد، ولی اشاره به بعضی از نکات و مطالب آن شاید خالی از فایده نباشد. مثلاً از جمله شاه ایران را، شاه ایران و صاحب ملک شیروان می خواند و می گوید که پدر شما (پدر شاه عباس) در نامه خود نوشته بودند که «در بین پدر ما و جد ما که پادشاهان عظیم القدر بودند و پدر شما و جد شما بنای دوستی و وداد محکم بوده و با هم روابط داشته اند. ما هم با پدر شما که برادر ما بود دوست بودیم و در کارهای دولتی ارسال و مرسول داشتیم... هادی بیک شفاهاً بما اظهار داشت که پدر شما حاضر بود دریند و باکو را به ما ارزانی دارد... ما هم گرگوری واسیلچیکوف را به حضور اعلیحضرت می فرستیم که برادر ما نیز سفرای خود را با او پیش ما بفرستد. ما باید بر ضد دشمنان خود عهدنامه اتحاد ببندیم...».

در ۳ جمادی الاخره سنه ۹۹۷ سفیر روس رفت به منزل فرهادخان نامی که از جانب شاه عباس معین شده بود که با سفیر مزبور مذاکرات لازمه نماید. سفیر روس مجلس را محرمانه نموده و در بین اظهارات دیگر گفت که مرادگرای (از خوانین تاتار قریم) که در حاجی طرخان اقامت می داشته است مستعد جنگ با قریم و عثمانی است. چندی پس از آن در ۲۸ ماه مزبور شاه عباس برای سفیر روس و همراهان او خلعت فرستاد. خلعتی که برای سفیر فرستاده شده بود عبارت بود از یک اسب با بیراق ابریشمین و زردوزی و یک خنجر قیمتی و برای منشی سفارت از یک جبه اطلس. برای ۱۶ نفر تفنگدارانی هم که همراه سفیر آمده بودند خلعتهای دیگری عطا شده بود. سفیر و همراهان خود پس از وصول خلعتهای

مزبور بحضور شاه رفتند و در این مجلس شاه عباس اظهار داشت که باکو و دربند را به روس ارزانی می‌دارد، ولو آن که قشون روس هم در پس گرفتن آنها از عثمانی شراکت نکرده باشند و از این رو مقصود سفیر روس که در خصوص قید این شرط اخیر مکرر اظهاراتی داشته بود بعمل آمد. در همین مجلس شاه عباس از این که شنیده بود شصت هزار نفر قشون روس به نزدیکی دربند آمده و در بوتاق (۹) شهری بنا کرده‌اند اظهار شادمانی نموده و گفت این نشانه محبت بزرگی است که پادشاه روس بر ضد عثمانی قشون به طرف دربند فرستاده است.

اولین ایلچی شاه عباس به روسیه: خلاصه در ۱۲ رجب (۹۹۷) شاه عباس سفیر روس را رخصت مراجعت به مملکت خود داد و سفرای خود بوداق‌بیک و هادی‌بیک را نیز با یک نفر مترجم و دو نفر اجزاء سفارت و سه نفر مأمور تحف و چند نفر دیگر که رویهمرفته هفده نفر می‌شدند مأمور نمود که با سفیر روس به مسکو بروند و علاوه بر اشخاص مزبور برادر بوداق‌بیک نیز که موسوم به میرزا الغ‌بیک بود بدون آنکه دارای سمتی رسمی باشد به عزم سیاحت روسیه و همراهی با برادر خود با هیئت سفرا حرکت نمود. هیئت مزبوره وقتی که به خاک گیلان رسیدند احمدخان گیلانی نیز یکی از درباریان معتمد خود را موسوم به خواجه حسام (حاجی حسام یا حاجی حسن؟) به سمت ایلچیگری معین نموده و با شش نفر اتباع دیگر به همراهی سفرای ایران و روس به مسکو فرستاد. مسافرت از گیلان تا حاجی‌طرخان که کما فی‌السابق از راه دریای خزر به عمل آمد هشت هفته به طول کشید و همین که کشتیهای بادی (بوس) سفرا به حدود باکو رسید ترکها که گویا از آمدن سفرا مسبق بودند در چهار کشتی در نزدیکی جزیره رودانوس^{۳۸۵} به کشتیهای سفرا حمله آورده و زد و خوردی واقع شد و ترکها بسیاری از اموال سفرا را غارت کردند. اندک مدتی پس از آن نیز مجدداً با هشت کشتی هجوم آوردند، ولی این دفعه شکست خورده و فراری شدند. سفرای مذکور در ۲ شوال سنه مذکور به دهنه رودخانه ولگا رسیدند و مسافرت آنها تا خود حاجی‌طرخان باز ۱۴ روز طول کشید و بالاخره پس از مسافرت دور و درازی رسیدند به شهر نیژنی^{۳۸۶} و در آنجا مجبور شدند بمانند تا امر حرکت و دستورالعملهای لازمه چنانکه معمول بود و سابقاً بدان اشاره شد^{۳۸۷} از جانب پادشاه روس برسد.

مهماننداری را که پادشاه روس فتودور ایوانویچ برای پذیرائی سفرا معین نموده و به نیژنی فرستاد موسوم بود به دمیتری تورگنیف^{۳۸۸} و دستورالعمل مفصلی به وی داده شده بود که بایستی از روی آن عمل نماید. از جمله وی مأمور بود که اگر سفرای ایران و گیلان از او پرسند که چرا ما را در اینجا نگاهداشته‌اید بگوید که چون اعلیحضرت پادشاه ما در شمال روسیه به جنگ سوئد رفته باید منتظر باشیم تا از آن امر به توفیق یزدان مظفرانه فراغت یابد و تکلیف سفرای قزلباش و ایلچی شاه گیلان را معین دارد و اگر سفرای مزبور از روابط بین قریم و روسیه سؤال نموده و پرسند که آیا راست است که قاضی‌گرای در این تابستان به لیتوانی آمده بوده بگو والله در این خصوص اطلاعی ندارم، همین قدر می‌دانم که مشارالیه سفرائی به مسکو فرستاده بود که با پادشاه ما دوست و متحد باشند و چنانچه سفرای ایران راجع به عثمانی و روابط ما با سلطان چیزی پرسیدند بگو که سلطان کسان خود را فرستاده بود که با ما اتحاد و دوستی داشته باشد، ولی پادشاه ما اگر چه از چاوش ابراهیم که اسم فرستاده سلطان بود پذیرائی کرد، ولی پیستنهادهای او را رد کرده و اصلاً حاضر نشد که با آنها سفیری به عثمانی بفرستد. خلاصه آنکه دستورالعملی که به مهماندار مذکور داده شده بود دارای دقایق بسیار بود که ما در اینجا از ذکر مشروح آن صرف نظر می‌کنیم و مقصود این است که در همان زمان هم که تمدن ایرانیان به طور یقین اگر از تمدن روسها جلو نبود عقب هم نبود. ترتیبات اداری که ظاهراً از زمانهای قدیم تا همین عهد کنونی هیچوقت در دربار ایران مراعات آن را نمی‌نموده‌اند، در روسیه با دقت تمام معمول بوده و خود این که تمام اسناد راجع به این سفارتهای و اطلاعات کتبی مفصل که هر کدام از سفرا و مهماندارهای روس به دربار خود می‌فرستاده‌اند و عین آنها بعدها چنانکه مذکور گردیده^{۳۸۹} به شکل کتابی به طبع رسیده است، دلیل واضحی است بر این که نسیم جانفزای تمدن یونانی که از طرف بیزانس به سرزمین روسیه وزیده بود اثری از روح تمدن حقیقی در آن خاک روان نموده و آثار آن در همه جا و مخصوصاً در ترتیبات و تشکیلات دربار و ادارات کشوری و لشکری پدیدار بود.

سفرای ایران پس از آنکه مدتی مدید در نیژنی اقامت داشتند بالاخره در ۱۰ جمادی‌الاولی سنه ۹۹۸ از جانب پادشاه به تورگنیف که مهماندار بود امر رسید که سفرای ایران و گیلان را به طرف شهر

یاروسلاو^{۳۹۰} حرکت بدهد و پس از آن نیز همین که پادشاه روس در ۲ جمادی الاخره از جنگ با سوئد به مسکو برگشت، امر داد که سفرا را به مسکو بیاورند و یکی از اعیان معتبر روس موسوم به سیمون رامانوف^{۳۹۱} را به استقبال به یاروسلاو فرستاد و به مشارالیه نیز دستورالعمل مفصلی داده شده بود که از روی آن عمل نماید. از جمله رامانوف مأموریت داشت که با سفرای قزلباش مخصوصاً از قوت و قدرت روس سخن براند و بگوید که عده قشونی که پادشاه روس با خود برای جنگ با سوئد برده بود عبارت از سیصد و هشتاد هزار نفر بود و قشون روس توپهائی دارد که وزن گلوله‌های آن از هفت پود است تا یک پود.^{۳۹۲}

برای مخارج سفرا از خزانه دولتی مبلغ بیست منات نیز به رامانوف داده شده بود که اگر کفایت مخارج را ننمود صورت حساب بدهد پرداخته خواهد شد. در دستورالعملی که به رامانوف داده شده مکرراً امر صریح شده که در هر کجا هر چه می‌خرد از قبیل مرغ و گوسفند و پیاز و سیر و شمع که مخصوصاً اسم برده شده همه را با پول نقد به قیمت عادلانه بپردازد و حتی قیمت بعضی چیزها را هم معین نموده‌اند که مشارالیه از همان قرار نه زیادتر و نه کمتر باید بپردازد و از آن جمله حکم شده بود که پوست گوسفندهائی را که برای مصرف سفرا و همراهان آنها می‌خرند بفروشنده گوسفند پس بدهند و سرکه و عسل را از یاروسلاو با خود بردارند و همین که به راستوف^{۳۹۳} که در نزدیکی مسکو واقع است رسیدند، به کشیش بزرگ امر شده بود که به آنها عسل بدهد. در سلخ جمادی الاخره سنه مذکور (۹۹۸) رامانوف پیغام مسکو فرستاد که با سفرای ایران و گیلان به نزدیکی پایتخت رسیده‌اند و همین دو روزه وارد خواهند شد و در ۲ رجب پادشاه روس به کولابوکوف^{۳۹۴} از بزرگان دربار خود حکم نمود که با قشون و توپ و تفنگ به استقبال سفرای مزبور برود و همین که به آنها نزدیک می‌شود پیاده شده و به آنها هم خبر دهد که پیاده شوند و سپس نطقی نموده و احوال‌پرسی و معانقه بنماید. بعلاوه بوریس گودوتوف نیز که چنانکه گذشت در حقیقت زمامدار واقعی امور مملکت و برادرزن پادشاه بود، اسبهای مخصوص برای سفرا فرستاد و به کولابوکوف مخصوصاً حکم شده بود که هیچ کجا نگذارد سفرای ایران و گیلان با خارجیها و علی‌الخصوص با تاتارها رفت و آمد پیدا کند.

دو روز پس از ورود به مسکو سفرای ایران و سفیر گیلان دعوت شدند که بحضور پادشاه برسند، ولی خواجه حسام سفیر گیلان چون

ناخوش بود نتوانست حضور بهم رساند و برادر خود را به حضور پادشاه فرستاد. پذیرائی چنان که معمول بود در قصر کرمل^{۳۹۵} مشهور بعمل آمد و بسیار شایان و با شکوه بود و مخصوصاً برای این که حشمت و جلال روسیه را به سفرای شاه عباس نشان داده باشند، بیش از معمول تهیه و تدارک دیده شده بود. خود شاه با لباس زربفت و تاج سلطنت بر سر در سریر پادشاهی نشسته بود و اعیان و شاهزادگان همه با لباسهای زربفت و فاخر دور تا دور مجلس در دو طرف پادشاه بر روی کرسی‌ها قرار گرفته بودند و در اطراف قصر نیز قشون زیادی از سواره و پیاده در رفت و آمد بود. چند نفر از اعیان - که اسم آنها در کتابی که مأخذ ما در این مطالب می‌باشد و ذکر آن را سابقاً نموده‌ایم داده شده و ما در اینجا از نامیدن آنها صرف نظر کردیم - تا بیرون در مجلس به استقبال سفرا آمدند و پس از آنکه سفرا وارد شدند یکی از حضار با صدای بلند خطاب به پادشاه نموده و گفت بوداق بیک و هادی بیک سفرای قزلباش به اعلیحضرت سلام و تعظیم می‌کنند و پادشاه دست خود را به بوسیدن به سفرای مزبور داد و نامه شاه عباس را به مترجمین دادند که ترجمه نمایند و مترجمین مذکور که دو نفر بودند و یکی از آنها موسوم بود به بخشی کوچک (۲) و دیگری به استاد قاسم‌وف نامه را ترجمه نمودند. ترجمه روسی نامه شاه عباس که معلوم نیست به زبان فارسی یا به زبان ترکی بوده است در کتاب مذکور موجود می‌باشد و نگارنده در اینجا ترجمه تقریبی و تحت‌اللفظی آن را به فارسی به نظر خوانندگان می‌رساند:

نامه شاه عباس به فتودور ایوانویچ

قیصر روس

«به پادشاه با حشمت و جلال با نام و نشان عادل و دوستدار... الخ. پادشاه عظیم‌التدیری که با پادشاهان بزرگ قدیم ایران دعوی برابری دارد و در حشمت و جاه و جلال جمشید عهد است و در عدالت‌گستری برادر نوشیروان و در فراست و کیاست بهرام دوران و در عظمت دارا و در شجاعت غضنفر است و مالک کل ممالک مسیحی و وارث خاک مسیح می‌باشد سلام و ثنای بی‌پایان باد. اکنون پس از حرف خداوند متان، حرف ما شاه عباس می‌باشد: سفیر دانای خود را که با نامه خجسته فرستاده بودید در ساعتی میمون و مبارک رسید. نامه برادر خود را با کمال اشتیاق خواندیم و خوشوقتیم که از این پس نیز کمافی‌السابق با ما یگانگی و وداد داشته باشید، چه در سابق نیز میان پادشاهان ایران و روس

همواره ارسال و مرسول و روابط بوده و اگر چه در این اواخر تقدیرات الهی بر آن قرار گرفته بود که میان و ما ترکها قطع مراوده شود و به همین مناسبت هم راه رفت و آمد بین روس و ایران بند آمده بود، ولی همین که ما به تخت سلطنت جلوس نمودیم بحمدالله دوباره از راه دیگر رفت و آمد بین ما برقرار شد و امیدواریم که درجه محبت و یگانگی در نتیجه این رفت و آمدهای بین دو مملکت بجائی برسد که تمام پادشاهان روی زمین بر ما حسد برند و غیبه خورند. عجلاله برای استحکام اساس محبت و ودادی که در بین موجود است بوداق بیک را که معروف برادر ما می باشد بحضور فرستادیم. در نامه خجسته خود در باره دربند و پاکو نوشته بودند ما دو شهر مزبور را به برادر خود ارزانی می داریم و همواره خواستار دوستی و یگانگی با برادر عظیم القدر خود هستیم. خواهش آنکه مقرر دارند مقداری خز و سنجاب و سمور خوب و بازهای شکاری خاکستری که دارای خالهای سرخ باشد و برای شکار در صحراهای ایران لایق باشد برای ما بفرستند.»

این کاغذ یا اصلاً تاریخ نداشته و یا در ترجمه روسی حذف شده است، ولی تاریخ نامه احمدخان که خیلی بطور خضوع و خشوع نوشته شده سنه ۹۰۶ (ظاهراً ۹۹۶؟) است و مهر احمدخان در پشت کاغذ زده شده بوده است.

قیصر روس پس از آن که ترجمه نامه تمام شد سر پا ایستاد و از احوالات شاه عباس پرسید و گفت آیا سفرای ایران علاوه بر آنچه در این نامه مرقوم است شفاهاً نیز عرضی دارند. سفرای جواب دادند آری، ولی آیا باید عرایض شفاهی خود را فوراً اظهار بداریم، یا بعد با وزرا مذاکره نماییم. پادشاه جواب داد البته بهتر است حالا راحت نموده و بعد با وزرا صحبت بدارید و به آنها اجازه جلوس داده و به همراهان سفرای نیز اجازه دادند که پیش رفته دست قیصر را ببوسند و در این موقع هدایایی را که سفرای از طرف شاه عباس و از جانب خود آورده بودند از نظر پادشاه گذراندند و هادی بیک اظهار داشت که سفیر احمدخان موسوم به خواجه حسام چون مریض و از شرفیابی معذور بود، برادر خود مرادخان را به حضور فرستاد، ولی نامه احمدخان را به من سپرده که تقدیم حضور نمایم و در همین موقع هدایای احمدخان را نیز آورده اند.

هدایای مزبور که بدبختانه در صورتی که نوشته شده درست معلوم نمی شود، مقصود از بعضی قلمهای آن چیست از قرار ذیل بوده و معلوم می شود که در همان مجلس یا پیش از آن آنها را تقویم نیز کرده بودند، چون قیمت هر یک از اشیاء را در مقابل آن نوشته اند:

هدایای شاه عباس بزرگ به فتودور ایوانویچ پادشاه روسیه از قرار ذیل بود:

۱- زین و برگ مخمل کار ایران، پارچه های زربفت ابریشمی، کمان کار خراسان یاقوت و فیروزه و لعل نشان، نمذ ایرانی، مخمل و انواع پارچه های ابریشمی، رکاب سیمین، گلابتون، تنگ اسب گلابتون و ملیله دوخته شده که قیمت همه آنها رویهمرفته معادل با ۵۲۶ منات بوده است.

۲- لگام و سایر لوازمات است به قیمت ۳۱ منات،

۳- قالی الوان ایرانی که با نخهای طلا و نقره در آن کار کرده بودند به قیمت ۳۰ منات،

۴- یک جفت لعل به قیمت ۱۵۰ منات،

۵- چادر و خرگاه کار ایران که پارچه آن از تافته و اطلس و ابریشم بود با گاو آهن رویهمرفته طلا نشان به قیمت ۸۹۲ منات،

علاوه بر اینها هر یک از سفرای و حتی هر کدام از اعضای سفارت نیز معلوم می شود مرسوم بوده که هدیه ای بیاورند، چنانکه خود بوداق بیک مقداری کامکا (قلمکار یا قالی؟) های ابریشمی سیاه و سفید و الوان مختلف گذراند که دارای نقشها بود از قبیل سوارها و شکارچیها و پلنگها و بزها که قیمت هر قطعه از آنها ۶ منات معین شده بود. علاوه بر این پارچه ها مقداری نیز مخمل (قیمت ۷ منات) و یک عدد کمان کار مشهد (قیمت ۳ منات) و یک عدد کارد (قیمت ۳ منات) گذراند. به همین قرار هادی بیک و سایر اعضای سفارت نیز هر کدام هدایائی آورده بودند که از جمله چندین شمشیر و یک پوستین بود.

هدایای احمدخان گیلانی از قرار ذیل بود:

یک عدد سپر طلای کاری شده به قیمت ۲۰ منات، ۲ عدد کامکای (قلمکار یا قالی؟) ایرانی که با نخهای نقره در آن کار شده بود و دارای نقشها و نگارها از قبیل گل و بته و درختان و سوارها و پیاده ها بود به قیمت ۹ منات، سه پارچه شال هر کدام به قیمت یک منات و نیم، سه عدد دروگی (دارائی؟) گیلان به قیمت ۲ منات و نیم، یک قطعه دروگی کار مشهد راه راه به قیمت دو منات و نیم، پنج دانه کوتین یا کوتینا (قوٹی؟) زرد و سرخ و سبز و سفید هر یکی به قیمت ۲ منات، چیت ایرانی به قیمت یک منات و نیم.

بالجمله پس از آنکه هدایا را از نظر پادشاه گذراندند سفرای را

دعوت به ناهار کردند که در تالار دیگر حاضر بود. تمام ظروف حتی دیگر حاضر بود. تمام ظروف حتی قدحهای شراب و تمام جامها از نقره بود. میز و صندلی خود شاه از طلا بود. مشارالیه در صدر مجلس جای گرفت و در طرف دست چپ او میزی دیده می شد که کار آلمان بود و در طرف دست راست او نیز ساعتی بود که آنهم از مصنوعات آلمان بود و روی فیلی ساخته شده و سر هر ساعتی زنگ می زد، بزرگان دربار تمام با کلاههای سیاه و جبهه های فاخر دورتا دور نشسته و پیشخدمتها با لباس زربفت مشغول به خدمت بودند. خوراک را اول به شاه و بعد به بوریس گودونوف سابق الذکر و پس از آن به سفرا تقدیم داشتند. پس از صرف ناهار پادشاه سفرا را مرخص نموده و برای آنها مقداری شراب عسل به تعارف فرستاد.

چند روز پس از آن در ۶ رجب بوریس گودونوف سفرا را مهمان نمود و هیئت سفرا به عده سیزده نفر سواره بحضور رفتند، ولی بجز بوداق بیک که همانطور سواره به صحن عمارت داخل شد، دیگران را در جلوی عمارت پیاده نمودند. در دخول به مجلس قاپوچی باشی تا وسط پله به استقبال آمد. خود گودونوف با سفرا معانقه کرده و از احوالات «شاه ایران و توران» پرسش نمود و در موقع ذکر اسم شاه عباس برخاسته سراپا ایستاد. سپس از احوالات «احمدشاه» خان گیلان پرسید و اجازه جلوس داد و باز بنای گذراندن هدایا گردید و شراب آوردند و آدمهای خود را امر نمود از مجلس خارج شوند و مجلس را برای مذاکرات سیاسی محرمانه و خالی از اغیار نمود و از ایرانیان نیز جز بوداق بیک و هادی بیک و بخشی کوچک مترجم دیگران از مجلس خارج شدند.

آنگاه گودونوف از سفرا خواهش نمود که مطالب شفاهی خود را بیان نمایند و آنها جواب دادند که شاه ما چون بخوبی مسبوق بود که سیاست روس و قرار مدار امور مهمه مملکتی در دست شما می باشد و از مراتب لیاقت و کاردانی و بزرگواری شما چنانکه باید مستحضر و با خیر است، امیدوار است که در کار دوستی و اتحاد با ایران توجهات مخصوصه مبذول دارید و ایران نیز حاضر است دربند و باکو را به روسیه ارزانی دارد و برای انجام این مقصود و هم برای آن که سرحدات دو مملکت ایران و روس بهم نزدیک شده و روابط بین دو مملکت محکم تر گردد، خوب است که روسیه هر چه زودتر به طرف دربند و باکو قشون بفرستد و ما هم البته به شیروان خواهیم کشید و معلوم است همین که قشون شما دربند و

باکو را گرفت همانجا خواهد آمد و اداره امور را در آن دو شهر مأمورین روسی در دست خواهند گرفت.

پس از آن سفیر ایران اظهار داشت که پیش از حرکت ما از ایران از طرف سلطان عثمانی سفیری به دربار شاه عباس به قزوین آمده بود و خواهر شاه عباس را به زنی برای سلطان می خواست و سلطان هم می خواهد دختر خود را به برادرزاده شاه عباس موسوم به اسمعیل میرزا پسر حمزه میرزا به زنی بدهد و در این صورت عثمانی حاضر است که تبریز و شماخی و باکو و دربند و شیروان را تخلیه نموده و به ایران پس بدهد، ولی شاه عباس قبول ننمود که خواهر خود را به زنی بسطان عثمانی بدهد و همان وقتی که سفیر روس در قزوین بود شاه عباس سفرای عثمانی را به قم و کاشان فرستاده و بقیه اعضا سفارت را در خود قزوین حبس نمود و دولت عثمانی چون از این مسئله مطلع گردید دوباره برای استخلاص سفرای خود ایلچی روانه ایران نمود، ولی شاه عباس حاضر نشد محبوسین را رها نماید و عثمانیها مشغول تدارک جنگ با ایران هستند.^{۳۹۱} عجله سه نفر ایلچی عثمانی در ایران محبوس هستند و ما منتظر هستیم ببینیم دولت روسیه در این خصوص چه صلاح می داند تا به همان قرار عمل شود. گودونوف پرسید عثمانیها برای عقد صلح با ایران چه شرایطی پیشنهاد می کنند. سفرای ایران جواب دادند که دولت عثمانی حاضر است که تبریز را پس بدهد و می خواند دختر خود را به پسر شاه بدهد و ملک شیروان را هم به او بدهد. خلاصه آن که در بین سفرا و گودونوف مبلغی از این گونه صحبتها به میان آمد، ولی نتیجه قطعی معلوم نشد و سفرا خواهش نمودند که اسباب سفر آنها را به ایران فراهم آورده و آنها را مرخص نمایند که تا هوا سرد نشده و آنها بیخ نبسته مراجعت نمایند و پس از صرف ناهار از پیش گودونوف مرخص شده بیرون رفتند.

ده روز پس از آن تاریخ سفرای ایران دوباره بحضور قیصر دعوت شدند و مراسم پذیرائی از همان قرار سابق بعمل آمد و فتودور ایوانوویچ اظهار داشت که به امنای دولت خود امر نموده که جواب مطالب سفرا را بدهند و آنها را بردند به «دربار جواب» و در آنجا از طرف روسها نطقهای مفصل شد و مخصوصاً راجع به مسئله دربند و باکو صحبتها نمودند و اشاره به اظهارات هادی بیک در سفارت سابق خود به مسکو راجع به این که دولت ایران حاضر است باکو و دربند را به دولت روس واگذارد، و لو دولت روس در استرداد آنها کمکی هم ننموده باشد اظهاراتی به میان

آمد، ولی بوداق بیک جواب داد که در این باب معلوم می‌شود سوء تفاهمی شده و یا مترجم درست از عهده ترجمه بر نیامده و در صورتی هم که هادی بیک در واقع به این مضمونها صحبتی کرده باشد از طرف خودش بوده نه از جانب پادشاه ایران. روسها اظهار داشتند که مسئله از این قرار نبوده و چه علامتی بهتر از آنکه در دنباله همان اظهارات هادی بیک دولت روس در همان اوقات قشون به ترک فرستاد. بوداق بیک جواب داد که وی در این خصوص اطلاعاتی ندارد و دستورالعملی هم به او داده نشده و مقصود اصلی دوستی و اتحاد و یگانگی است و باید دید برای آن که دولت ایران با عثمانی معاهده نبندد آیا دولت روسیه حاضر هست که با ایران بعضی همراهی‌ها بنماید یا نه، و اگر حاضر است این همراهیها از چه قرار خواهد بود. روسها گفتند ما در این باب سفرای مخصوص به دربار ایران خواهیم فرستاد، ولی عجله چون شما مایل به حرکت هستید اسباب مسافرت شما را فراهم خواهیم آورد و سفرای خودمان را نیز بعد از حرکت شما با عرابه به سرعت خواهیم فرستاد که در حاجی طرخان به شما ملحق شوند.

سفرای ایران در ۱۷ شعبان برای اجازه مرخصی نزد پادشاه روس رفتند و پادشاه با آنها در جامهای طلا شراب غسل نوشیده و به بوداق بیک و هادی بیک به هر کدام یک جبه خز خلعت داده و آنها را مرخص نموده و علاوه بر نامه‌ای که مورخ به تاریخ «ایون ماه سنه ۱۷۰۹۸ از خلقت عالم» مطابق با ژوئن ماه فرنگی سنه ۱۵۹۰ میلادی و شعبان سنه ۹۹۸ هجری بود، هدایائی چند نیز از قبیل خز و سمور و آفتابه لگنها و بازهای شکاری با آنها برای شاه عباس فرستاد.

فتودور ایوانویچ قیصر روس با ایلچی احمدخان گیلانی با مهر و محبت مخصوص رفتار نمود و به «احمدشاه» هم نامه‌ای نوشته و با هدایا به توسط خواجه حسام سابق‌الذکر به گیلان فرستاد. در نامه مذکور قیصر روس احمدخان را «امیدوار به الطاف» خود نموده و اظهار می‌داشت که امر نموده است که ابواب تجارت بین گیلان و روسیه مفتوح باشد و احمدخان را «در زیر سایه روسیه نگاهدارند» و به احمدخان می‌گفت «همیشه می‌توانید منتظر مراحم ما باشید». تاریخ این نامه نیز همان «ایون ماه سنه ۱۷۰۹۸ از خلقت عالم» است. علاوه بر نامه‌های مزبور بوریس گودونوف هم به شاه عباس و به احمدخان جداگانه به هر کدام نامه و هدایائی فرستاد.

سفرای ایران و گیلان در ۲۵ شعبان (۹۹۸) از مسکو حرکت نمودند و امر شد که پنجاه نفر از شاهزادگان و خوانین زاده‌ها با صد نفر سوار سفر را تا شهر کولومنا^{۳۹۷} مشایعت نموده و همین که سفر به ده ورستی^{۳۹۸} کولومنا می‌رسند از طرف شهر استقبال بعمل آید و از آنجا شاهزادگان و خوانین زاده‌ها مرخص باشند که با اسبهای سلطنتی که به سفر داده شده بود به مسکو مراجعت نمایند، ولی چهل نفر سوار تا شهر نیژنی نوگورود با سفر بروند که از آنجا از راه آب روانه شوند. مبلغ هفده منات نیز برای مخارج سفر داده شده بود و مقرر گردیده بود که در عرض راه همه جا مرغ را از قرار هر دو عدد به نیم کوپک (۲ دنگا) و گوسفندان را بدون پوست از قرار هر دو رأس به یک آلتین (۳ کوپک) خریداری نمایند.

پس از آن که سفر با عده‌ای از اسرانی که اجازه خرید آنها به سفرای مزبور داده شده بود به حاجی طرخان رسیدند. از طرف قیصر حاکم شهر مزبور فتودور تر ویکوروف^{۳۹۹} نام مأموریت یافت که اسباب حرکت سفر را فراهم آورد و اگر کشتیهای گیلان حرکت نموده‌اند آنها را با کشتیهای روسی روانه دارند و نیز امر شده بود که یکی از بزرگ‌زادگان حاجی طرخان با پانزده تا بیست تن سرباز «از همان سربازهایی که سابقاً با سفیر روس به ایران رفته بودند» با سفرای ایران و گیلان همراه باشند و حکم شده بود که سربازهای مزبور در بهار سال بعد مراجعت نمایند و ضمناً به حکم حاجی طرخان دستورالعمل آمده بود که به عنوان گرو سربازهای مذکور دو سه تن از معتبرین تجار گیلانی را که در حاجی طرخان اقامت داشتند نگذارند تا مراجعت سربازها از آنجا به جای دیگر بروند.

سفیر فرستادن احمدخان گیلانی به مسکو: - وقایع مذکوره در فوق مقارن اوقاتی بود که شاه عباس با جدیت تمام مشغول برطرف ساختن یاغیان و طاغیان داخلی ایران و پرداختن مملکت از آنها بود، چنانکه طولی نکشید که مشارالیه توجه خود را منعطف گیلان ساخته و مدام مترصد فرصتی بود که دست احمدخان سابق‌الذکر را از آن ناحیه کوتاه نماید. معلوم است احمدخان نیز از مقاصد شاه عباس بی‌خبر نبود و قصد وی در فرستادن سفر به روسیه و عثمانی جز استحکام کار خود چیزی نبود. مشارالیه پس از ورود خواجه حسام از مسکو چون از مضمون نامه

قیصر و پیغامهای شفاهی او مسبوق گردید بدون فوت وقت در صدد آمد که ایلچی دیگری به مسکو گسیل دارد و توره کامل (ترک امیر؟) نامی را با پسر و برادر و یازده تن اتباع روانه روسیه نمود. سفیر مزبور در ۱۲ شوال سنه ۹۹۹ وارد حاجی طرخان و در ۵ جمادی الاولی سنه ۱۰۰۰ وارد به مسکو شده و در ۲۲ رجب در نزد قیصر حضور یافته و هدایا و نامه احمدخان را گذرانده و شفاهاً اظهار داشت که شاه گیلان می خواهد در تحت حمایت روسیه باشد و متمنی است که همانطور که به شاه بخارا از تاتارها قوای لازم می فرستید به گیلان نیز بفرستید. نامه احمدشاه به قیصر روس در آوریل سنه ۱۵۹۱ (۵ جمادی الاخره - ۶ رجب سنه ۹۹۹) نوشته شده بود.

احمدخان نامه ای نیز به بوریس گودونوف نوشته و از جمله در آن نامه مذکور است که مسیح نام را که به رعایای روس تعدی کرده بود تنبیه نمودم و چون هر سال از خاک چرکستان از راه رودخانه ترک اسرا به این طرف می آورند و امسال سرکردگان روس اسرا را گرفته اند، متمنی است غدغن نمایند که من بعد مانع نشوند.

دولت روسیه خواهشهای سفیر گیلان را قبول نموده و وی را با نامه و هدایا مرخص نمودند ولی چون او وقتی که به حاجی طرخان رسید مطلع گردید که شاه عباس گیلان را گرفته و احمدخان فراراً پیش عثمانیها رفته نتوانست به گیلان برگردد و روسها نیز هدایائی را که مشارالیه مأمور بود به احمدخان برساند از او پس گرفته و به پادشاه گرجستان فرستادند.

دومین فرستاده شاه عباس به روسیه: هنوز سفرای ایران سابق الذکر یعنی بوداق بیگ و هادی بیگ به پایتخت ایران نرسیده بودند که شاه عباس سفیر دیگری به مسکو فرستاد. شرح این مسئله آنکه ظاهراً از قراین معلوم می شود پس از آنکه سفرای مذکور به گیلان رسیدند احمدخان که هنوز بر جای خود مستقر بود نگذاشت که آنان به سهولت از گیلان عبور نموده و نزد شاه عباس بروند و بدین ملاحظه شاه عباس یک نفر را از راه قفقاز به مسکو فرستاد. اسم فرستاده مذکور در اسناد روسی که مأخذ ما است «کای؟» ضبط است و عموماً او را «قاصد» می خوانند. خلاصه آنکه کای نام به زحمت زیاد و پس از آنکه در قفقاز مبتلای دسته ای از رهنانان شده و لختش نمودند به کمک روسها خود را به حاجی طرخان رساند و در ۱۰ رمضان سنه ۹۹۹ (۱۰۰۰؟) وارد مسکو

گردید و اظهار داشت که یازده ماه پیش از آن شاه عباس او را روانه داشته بوده است و از شاه عباس نیز حامل نامه ای بود که به هر نحوی بود با خود به مسکو رسانده بود. مشارالیه شفاهاً اظهار داشت که شاه عباس قشون کشیده و دوباره تبریز به دست ایرانیان افتاده و قشون شاه عباس تا نزدیکی شماخی آمده و موقع آن است که روسیه هم قشون فرستاده باکو و دربند را مستخلص سازد. مشارالیه موجب قشون کشی شاه عباس را بر ضد عثمانیان بدین قرار بیان نمود که شاه عباس در ابتدا با عثمانیان صلح نموده و برادرزاده خود را نیز بدانها داده بود، ولی چون شاهزاده مزبور را که شش ساله بود عثمانیان به قتل رساندند. شاه عباس مصمم شد که انتقام خون او را بخواهد و چون از فرنگستان نیز سفرا آمدند و معلوم شد که در طرف فرنگستان هم عثمانی مشغول جنگ است شاه عباس موقع را غنیمت شمرده و از عثمانیها استرداد بلادی را که آنها تصرف کرده بودند نمود، ولی چون عثمانیها اظهار داشتند که فقط حاضر به تخلیه تبریز هستند، شاه عباس قشون کشید و با عثمانی داخل در جنگ گردید.

قیصر روس در ۴ شوال فرستاده ایران را پذیرفت و در همان روز او را رخصت مراجعت به ایران داد. شاه عباس در نامه خود به قیصر که کای فوق الذکر حامل آن بود بیشتر از همه چیز در باب خریداری «زنان و غلامان پاکیزه» اصرار و خواهش داشت. کای اظهار داشت که هدایائی را که شاه عباس برای قیصر روس فرستاده بود دزدان در راه قفقاز غارت کردند، ولی قیصر قبول نمود و نامه ای مورخ به تاریخ ژوئیه سنه ۷۱۰۰ از خلقت عالم که مطابق با شوال سنه ۱۰۰۰ هجری می شود با بعضی هدایا برای شاه عباس فرستاد که از آن جمله بود ۴۰ عدد پوست خز و روباه و مقداری ماهوت لندنی و یک زره از متعلقات خزینه دولتی. فرستاده ایران در همان اوقات از راه حاجی طرخان و ترک و گرجستان عازم خدمت شاه عباس گردید، ولی به مناسبت پیش آمدن زمستان نتوانست از حاجی طرخان عبور نماید و در همانجا زمستان را بسر برد به انتظار آن که در بهار آینده با کشتیهای گیلان از راه دریای خزر به ایران مراجعت نماید.

آخرین فرستاده احمدخان گیلانی: در اواخر همان سال نعمت نامی از طرف احمدخان گیلانی سابق الذکر به عزم مسکو وارد حاجی طرخان شد و اظهار داشت که علاوه بر نامه احمدخان حامل نامه ای نیز می باشد که پادشاه گرجستان برای قیصر نوشته است. شرح این

مسئله آنکه پس از ذکر شاه عباس گیلان را گرفته بود، احمدخان به شماخی رفته بود و خیال داشت که اگر شاه عباس به شیروان و شماخی نیز دست یابد به گرجستان فرار نماید و از همان شماخی در شعبان سنه ۱۰۰۰ هجری به قیصر روس و به گودونوف به هر کدام جداگانه نامه نوشت و به توسط نعمت نام مذکور در فوق به مسکو فرستاد. احمدخان در نامه‌های خود نوشته بود که چون دختر من نامزد پسر شاه عباس است، لهذا امیدوارم که باز اسباب مراجعت من به گیلان فراهم گردد و از این رو خواهشمندم که از مراجعت کشتیهای من که در آبهای روسیه هستند ممانعت نشود.

دومین سفیر شاه عباس به روسیه: در ۸ صفر سنه ۱۰۰۱ (۱۴ نوامبر سنه ۷۱۰۰ از خلقت عالم) در همان اوقاتی که کای هنوز در حاجی طرخان بود به حاکم حاجی طرخان خبر رسید که حاجی خسرو نام سفیر شاه عباس باهفت تن از اعیان ایرانی و چهل و سه نفر از بستگان آنها که با کشتی به حاجی طرخان می آمده‌اند در دریای خزر در یخ مانده‌اند و لهذا سرباز قوی کافی برای حفظ و حمایت آنها فرستاده شده که کمک نموده هیئت سفارت را به حاجی طرخان برسانند.

از تفصیلاتی که در باره این سفارت مذکور است معلوم می شود که سفارت مذکور دارای اهمیت مخصوصه بوده است، چه دیده می شود که دربار روس در استقبال و پذیرائی او بیش از پیش در تجملات و اعزاز و احترام کوشیده است. هیئت سفارت مزبور در ذی القعدة سنه ۱۰۰۱ وارد مسکو گردید و در ۱۵ محرم سنه ۱۰۰۲ قیصر از آنها پذیرائی نمود و حاجی خسرو نامه شاه عباس را که در شعبان سنه ۱۰۰۰ نوشته شده بود با هدایائی که از طرف شاه عباس و زن وی زینب خانم برای قیصر و زن و دختر قیصر فرستاده شده بود گذراند.

از جمله هدایای مذکور در فوق قطعه مخملی بود از منسوجات ایرانی که حضرت مریم و حضرت مسیح در حال طفولیت و چند تن ملائکه بر آن بافته شده بود.

نامه مزبور شاه عباس مشعر بود بر اینکه حاجی خسرو را مخصوصاً برای خریدن اجناس و علی‌الخصوص زره به روسیه فرستاده است.

در ۱۷ محرم سال مزبور بوریس گودونوف از سفیر ایران پذیرائی

نمود و در آن مجلس حاجی خسرو خطابه‌ای را که حاضر نموده بود قرائت نمود مشعر بر این که چهار فروند کشتی که در بین گیلان و حاجی طرخان در رفت و آمد بود متعلق به ایران است و باید به‌وی تسلیم شود و به کای هم که هنوز در حاجی طرخان توقف دارد اجازه داده شود که همراه او به ایران مراجعت نماید.

حاجی خسرو از طرف حاکم گیلان هم که مهدیقلی نام داشت حامل نامه‌ای برای قیصر بود مشعر بر اینکه سفرای روس من بعد بدون ترس از مشکلات گمرک می‌توانند با ایران رفت و آمد نمایند.

سومین فرستاده شاه عباس به روسیه: درست یک ماه پس از حرکت هیئت سفارت مزبور از مسکو، شخص دیگری به اسم حاجی اسکندر که فرستاده شاه عباس بود و از وی برای قیصر نامه‌ای داشت وارد حاجی طرخان شده و به طرف مسکو حرکت نمود.

مقصود شاه عباس از گسیل داشتن این فرستاده بیشتر معاملات تجارتمی بود، چنانکه در آن عهد مرسوم بوده که تجار برای آنکه از حقوق گمرک و راهداری‌ها معاف باشند، تحصیل سمت ایلچیگری نموده و از پادشاه و رئیس مملکت متبوعه خود سفارش‌نامه‌ها بدست می‌آوردند و در ضمن هم بعضی پیغامها و نامه‌ها از طرف پادشاه مملکت خود به پادشاه ممالک دیگر می‌بردند و بر عکس.

حاجی اسکندر در ۱۴ ربیع‌الثانی سنه ۱۰۰۲ وارد مسکو شد و در ۲۰ جمادی‌الاولی به امر قیصر روس فتودور ایوانویچ درباریان روس از فرستاده ایران پذیرائی نمودند و خود قیصر متعذر به این شد که چون صبیّه‌اش وفات نموده و عزادار است نمی‌تواند پذیرائی نماید. نامه شاه عباس به قیصر روس بر حسب معمول عبارت بود از شرح طویلی القاب و عناوین و مطلب مهم آن این بود که ما از خزینه خود برای شما هدایائی فرستادیم و شما هم البته به توسط گماشتگان ما حاجی اسکندر و حاجی محمد اشیائی را که مشارالیهما معین خواهند کرد خواهید فرستاد و علاوه براین لازم است سفرای خود را به جانب ما بفرستید که ابواب دوستی و یگانگی در بین مفتوح باشد.

قیصر اشیائی را که فرستادگان ایران آورده بودند که عبارت بود از مقداری قلمکار و مخمل و چند عدد سپر و آینه مسین و غیره مقرر داشت تقویم کردند و در مقابل آنها فرستادگان مزبور مقدار معینی خز و سنجاب

و پوست روباه و زره و عاج و بیه برای شمع و غیره تقاضا می نمودند. پس از تقویم اشیاء مذکوره روسها مبلغی نیز وجه نقد مطالبه نمودند، ولی حاجی اسکندر قبول ننموده و اظهار داشت که وی در این خصوص دستورالعملی ندارد و لهذا هدایائی را که آورده بود به او رد نمودند و دو نامه از طرف قیصر و گودونوف برای شاه عباس به وی داده شد و او را به طرف ایران روانه داشتند.

آمدن دومین سفیر روس به دربار شاه عباس: آمدن سفیری مقارن همان اوقات از طرف هانری چهارم پادشاه فرانسه (۹۹۲-۱۰۱۹) به دربار شاه عباس و پاره‌ای اتفاقات دیگر از قبیل شکست خوردن لشکر خیره که با ایران اتحاد داشتند از اوزبک‌ها که در آن اوقات غالباً به خراسان تاخته و آن نواحی را عرصه قتل و غارت می داشتند موقع مناسبی بدست دربار روس داد که در سنه ۱۰۰۳ سفارتی به ایران بفرستند.

سفارت مزبور مرکب بود از هیئتی به عده ۶۳ نفر و رئیس آن آندری دمتریویچ سوونی گورودسکی^{۴۰۰} نامی بود که در روسیه به ثبات رأی و آزمودگی و عقل اشتها کامل داشت. سفیر مزبور از طرف قیصر روس حامل دو نامه برای شاه عباس بود، یکی در جواب نامه‌ای که شاه عباس به توسط ایلچی خود حاجی خسرو سابق‌الذکر ارسال داشته بود و دیگری در جواب نامه دیگر شاه عباس که به توسط حاجی اسکندر رسیده بود.

نامه اول مشعر بود بر این که چون مسموع ما گردیده بود که شما با عثمانیها صلح نموده‌اید، ما از فرستادن سفیر خودمان که حاضر حرکت به ایران بود صرف نظر کردیم، چون خیلی به ما بعید می آمد که دولت ایران از یک طرف با ما قرارداد اتحاد بر ضد عثمانی بگذارد و از طرف دیگر با عثمانی عهدنامه صلح منعقد دارد، ولی بعد از آن که حقیقت امر بر ما معلوم گردید سفیر خود را فرستادیم که اسباب استحکام بنای دوستی و یگانگی بین دولتین را بیش از پیش برقرار دارد.

نامه دوم پادشاه روس حاکی بود بر این که حاجی اسکندر و همراهان او اشخاص بسیار عامی و بی تجربه بودند، چنانکه حاضر نشدند مالهای خود را به قیمت عادلانه مبادله نمایند، لهذا ما هم مرخصشان نمودیم و خواهش می شود من بعد اینگونه اشخاص نادان و بی خبر را به سمت سفارت نفرستند.

سفیر روس از طرف گودونوف هم نامه‌ای برای شاه عباس و دو نامه دیگر برای فرهادخان و مهدیقلی خان آورده بود و مهدیقلی خان همان حاکم گیلان است که ذکر آن در فوق رفت.

سفیر روس در ۷ محرم سنه مذکور وارد به ساحل گیلان گردید و با صدای شلیک توپ رسیدن خود را خبر داد و بیست تن از امنای دربار که به امر شاه عباس به پیشواز سفیر روس آمده بودند از سفیر پذیرائی نیکو نمودند. سفیر اظهار داشت که حاجی خسرو سفیر ایران نیز که در حاجی طرخان مانده به همراهی سفیر روس به ایران می آمد، ولی در بین راه طوفان شده و باد کشتی او را به طرف نامعلومی برد و دیگر از او اثری به دست نیامد. ایرانیان جواب دادند که شاه عباس امثال حاجی خسرو بسیار دارد و چیزی که مهم است رسیدن سفیر روس است. در گیلان ایرانیان در صدد آمدند که اشیائی را که سفیر با خود آورده بود صورت نمایند، ولی سفیر روس به این مسئله ابداً تن نداد و با آنکه او را تهدید کردند که اگر نگذارد اسبابهایش را صورت کنند خوراک به او داده نخواهد شد، مشارالیه ثبات رأی بخرج داده و به هیچوجه حاضر به قبول این امر نگردید و ایرانیان مجبور شدند از این مسئله صرف نظر نمایند.

در ۲۹ محرم سفیر روس را با جلال و احترام تمام از لاهیجان حرکت داده و در یوم ۶ صفر وارد قزوین نمودند. در قزوین هم استقبال مفصل و با شکوهی بعمل آمد، ولی چون شاه عباس در کاشان بود امر گردید که سفیر را بدانجا روانه نمایند. سفیر در ۲۰ صفر با جلال و شکوه تمام وارد کاشان گردید و شاه عباس سی خوانچه اطعمه و اشربه و میوه‌های گوناگون و از آن جمله انگور اعلی نزد سفیر فرستاد. مقارن همان اوقات حاجی خسرو هم که در دریای خزر با طوفان مصادف شده بود پس از آنکه سه هفته باد او را در روی آب به اطراف و جوانب کشانده بود به ساحل رسیده و خود را به کاشان رسانده بود. شاه عباس او را بأمور نمود که به سفیر روس اطلاع بدهد که شاه می خواهد او را در میدان شهر پذیرائی نماید که عموم اهل شهر و ایلچیان بخارا و دول دیگر ببینند از سفیر یک دولت معتبری چگونه پذیرائی بعمل می آید، ولی سفیر روس این تکلیف را رد کرده و شاه عباس قبول نمود که در خلوت او را پذیرائی نماید. سپس مدتی مذاکرات در خصوص این بود که سفیر روس باید پای شاه عباس را ببوسد، ولی او قبول نمی کرد و اظهار می داشت که تمام سفرائی که به روسیه می آیند معمول است فقط دست قیصر را می بوسند

چنانکه سفرای ایران هم دست قیصر را بوسیده‌اند و بالاخره شاه عباس این مسئله را نیز قبول نمود و مجلس پذیرائی فراهم آمد. شاه عباس از سفیر احوال‌پرسی نمود، ولی سفیر جواب داد که پادشاه ایران اول باید از پادشاه روس احوال‌پرسی نموده باشند و این مجلس با تعارفات بسر آمد. ملاقات دوم همانطور که در بدو امر دلخواه شاه عباس بود در میدان شهر کاشان در تاریخ ۲۳ صفر بعمل آمد و مراسم چراغانی و آتشبازی نیز مجری شد. خلاصه آنکه تا وقتی که شاه عباس در کاشان بود، یعنی تا ۱۹ جمادی‌الآخره (۱۰۵۳) شش بار از سفیر روس پذیرائی نموده و گاهی از او احوالات سبیری را پرسیده گاهی او را به تیراندازی دعوت نموده و از توپخانه روسیه با او صحبت می‌داشت.

پس از ورود به قزوین و اجرای مراسم استقبال از فرهادخان که از فتح عربستان مراجعت می‌نمود، شاه‌عباس سفیر روس را دعوت نموده و با خود به تماشای بازار قزوین برد. در وسط بازار جای مخصوصی برای شاه عباس ترتیب داده بودند و شاه عباس با مقریین درگاه و سفیر روس در آنجا قرار گرفته و به صدای دف و دایره رقاصان بنای رقص را گذاشتند. نهمین بار که شاه‌عباس از سفیر روس پذیرائی نمود در ۲۸ جمادی‌الآخره بود که باز مجلس عیش و نوش و ساز و نوا فراهم برود و دو پلنگ با زنجیرها رو به روی حضار در مجلس بسته بودند. پذیرائی دهم در موقع جشن عید نوروز بود که در آن روز شاه‌عباس بر کرسی طلاکه مزین به گوهرهای گرانبها و احجار کریمه بود جلوس نموده و هم در این روز به سفیر روس و مترجم او استیفان^{۴۰۱} نام خلعت و بخششها داده شد.

در ۲۴ رجب که شاه‌عباس سفیر روس را به اسب تازی و تیراندازی دعوت نموده بود، در وقت مراجعت همین که از جلوی منزل سفیر روس عبور می‌نمودند از شاه‌عباس استدعا نمود که پیاده شده در منزل او یک جام شراب روسی بیاشامد، ولی شاه‌عباس قبول ننمود و به دربار رفت و سفیر روس هم شاه را تا دربار مشایعت نمود، ولی چند ساعت پس از آن شاه‌عباس غفله و بدون خبر و اطلاع وارد منزل سفیر روس گردیده و پس از آشامیدن شراب روسی دوباره به دربار مراجعت نمود.

چند روز بعد از آن که سفیر به حضور شاه عباس اظهار داشت که عنقریب او را رخصت مراجعت به روسیه خواهد داد و یکی از مقریین خود امامقلی بیگ پاکیزه نام را به سمت ایلچیگری به مصاحبت او به دربار روسیه خواهد فرستاد. هیئت سفارت روس فردای آن روز با

لباسهای فاخر بحضور شاه‌عباس آمدند که دست شاه را بوسیده و مرخص شوند، ولی شاه عباس با آنکه از آنها پذیرائی نیکو نمود دست خود را نداد بیوسند. سفیر روس از این بابت مکدر شد و درباریان به او اظهار داشتند که چون تو در بدو امر در موقع ملاقات اول نخواستی پای پادشاه را ببوسی، اکنون نیز شاه‌عباس اجازه دست بوسی نمی‌دهد، ولی بالاخره باز پس از مذاکرات و مباحثات بسیار و اصرار ایرانیان در اینکه سفیر روس حاضر شود که پای شاه را ببوسد و امتناع سخت سفیر روس، شاه‌عباس در آخرین ملاقات با سفیر روس که در ۲۹ رجب واقع شد وی را و مترجم سابق‌الذکر را اجازه داد که دست او را بیوسند و با دعا و سلام بسیار آنها را مرخص نمود.

سومین سفیر شاه‌عباس به روسیه: سفیر روس در گیلان سه هفته منتظر امامقلی بیگ پاکیزه سفیر ایران گردید، ولی مشارالیه پس از وصول به گیلان اظهار داشت که اجازه ندارد با سفیر روس معاً حرکت نماید و لهذا سفیر روس در سلخ شعبان (۱۰۰۳) با کسان و اجزاء هیئت خود به طرف حاجی طرخان حرکت نمود و پس از هفت هفته دریامائی بدانجا رسید. سفیر مذکور اوضاع سیاسی ایران را به تفصیل نوشته و در کتاب «تاریخ وقایع راجع به روابط سیاسی و تجارتي بین روسیه مسکوی و ایران در عهد فتودور ایوانویچ»^{۴۰۲} که ذکر آن در پیش رفته مندرج است.

شرح و تفصیل مسافرت سفیر تازه ایران موسوم به امامقلی بیگ پاکیزه و ورود او به مسکو و استقبال و پذیرائیهائی که از او به عمل آمد چون تازگی نداشت و عموماً شبیه به تفصیلاتی است که در باره سفرای سابق ایران به دربار روسیه در فوق مذکور گردیده از ذکر آن صرف نظر می‌نمائیم.

در «تاریخ عالم آرای عباسی»^{۴۰۳} که در عهد خود شاه‌عباس نوشته شده است راجع به ایلچی مذکور در فوق و مأمور شدن امامقلی بیگ به سمت ایلچیگری به دربار مسکو در ضمن وقایع سنه ۱۰۰۴ که نهمین سال سلطنت شاه عباس می‌شود مذکور است:

«نوروز چو گشت عالم افروز حضرت اعلی شاهی ظلّ اللّهی در دارالسلطنة قزوین و ایوان چهل ستون دولخانه خلد آئین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته، سلاطین و سلاطین زاده‌های اطراف مثل حاجی محمدخان پادشاه خوارزم و نور محمدخان والی مرو شاهی‌خان و سید ناصر ولد سید

مبارک والی عربستان و سلاطین زاده‌های گرجستان و ایلیچیان آروس و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی حاضر بودند به مجلس بهشت‌آئین طلب فرموده به مبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز عیش و عشرت و لوازم خرمی پرداختند، بعد..... ایلیچیان آروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده، امامقلی بیگ پاکیزه تورچی ترکمان را با تحف و هدایای لایقه به ایلیچگری پادشاه آروس تعیین فرموده همراه ایلیچیان مذکور روانه فرمودند و ایشان در گیلان به کشتی در آمده از دریا روانه شدند»

آمدن سومین ایلیچی روس به دربار شاه عباس: در تاریخ یونی ۷۱۰۵ از خلقت عالم که مطابق با سال ۱۵۹۷ از میلاد مسیح و ۱۰۰۶ از هجرت می‌گردد، فتودور ایوانویچ قیصر روس نامه‌ای به شاه عباس نوشته و با سفیر تازه خود موسوم به شاهزاده واسیلی توفیاکین^{۴۰۴} به ایران فرستاد، ولی قبل از آنکه به شرح این سفارت تازه روس به ایران پردازیم از ذکر یک مطلب ناگزیریم و آن این است که در همان موقعی که سفیر ایران امامقلی بیگ هنوز در روسیه بود، هادی بیگ سابق‌الذکر به همراهی تاجری ایرانی موسوم به علی خسرو (حاجی خسرو؟) وارد روسیه شدند، به این معنی که در ۱۷ ربیع‌الثانی سنه ۱۰۰۵ وارد حاجی طرخان شده و در ۸ جمادای‌الآخره با جلال و احترام تمام وارد مسکو شدند. هادی بیگ اظهار داشته بود که شاه عباس او را مأمور نموده که به دربار روسیه اطلاع بدهد که شاه عباس در صدد است که سفیر مقیمی به مسکو بفرستد و لازم است که از طرف روسیه هم یک سفیر مقیمی به ایران فرستاده شود که اسباب اتحاد و یگانگی بیش از پیش فراهم گردیده و بطور دلخواه مستحکم گردد. سفرای مزبور وسایل انعقاد یک اتحاد نظامی را تدارک خواهند نمود که دولتین ایران و روس قشون فرستاده و راه خشکی بین حاجی طرخان و ایران را برای رفت و آمد بین دو مملکت از دشمن پرداخته و سهل‌العبور سازند. قیصر روس در غره شوال از هادی بیگ و علی خسرو پذیرائی نموده و امر نمود که نامه‌ها برای شاه عباس و فرهاد خان حاضر نمایند و شاهزاده توفیاکین سابق‌الذکر را به سمت ایلیچگری به مصاحبت هادی بیگ مأمور نمود که به ایران برود.

هیئت مزبور در ۱۳ رجب سنه ۱۰۰۶ از راه قازان عازم شدند. این هیئت سفارت توفیاکین عبارت از ۷۵ نفر بود، ولی مسافرت از مسکو به قزوین بدبختانه به پیش آمدهای بسیار ناگواری مصادف شد، چنانکه خود سفیر روس در روی دریای خزر وفات نمود و جای وی را یمیلیانف^{۴۰۵} که

سمت منشیگری هیئت سفارت را داشت گرفت، ولی او نیز پس از ورود به گیلان سخت ناخوش شد و قوت و قدرت حرکت از او مسلوب گردید. با وجود این او را در جاجیم پیچیده و خواستند هر چه زودتر به قزوین برسانند، ولی در بین راه وفات یافت و همانجا دفنش کردند و در همان منزل از اجزاء سفارت یک نفر دیگر هم وفات یافت. سبب وفات آنها مرضی بود وبائی که در اسناد رسمی به اسم «ناخوشی آتشی» مذکور است که در آن موقع در سواحل بحر خزر وفور می‌داشته است. پس از آن که یمیلیانف هم وفات نمود مترجم سفارت موسوم به یسن‌آلی در ریشیف^{۴۰۶} جای او را گرفت و خود او نیز در ۵ ربیع‌الاول سنه ۱۰۰۷ که هیئت سفارت به قزوین رسید چنان علیل و رنجور بود که نمی‌توانست خود را بر روی اسب نگاهدارد و اهالی شهر مجبور بودند ملتفت باشند که از پشت اسب سرازیر نشود. خلاصه آن که از اعضای سفارت تا به ورود قزوین و تا غره ربیع‌الثانی که شاه عباس از اصفهان وارد قزوین شد ۳۸ نفر تلف شده بودند.

در ۱۷ ربیع‌الثانی شاه عباس به اصفهان مراجعت نمود و امر نمود که کشیشی که جزو اجزاء سفارت بود با بقیه‌السیف هیئت سفارت مزبور بروند به اصفهان و از آنجا شاه عباس آنها را رخصت مراجعت به روسیه داده و ده تومان خرج راه به آنها عطا نموده و روانه گیلان داشت، ولی در گیلان هم قراولهای روسی که مأمور حفظ کشتی هیئت سفارت بودند همه مرده بودند و هیئت مزبور که در ابتدا مرکب از ۷۵ نفر بود و حالا عده آن منحصر شده بود فقط به سه نفر یعنی یک کشیش و دو قوشچی هر طور بود خود را به روسیه رساندند.

آمدن هادی بیگ چهارمین بار به مسکو: هادی بیگ که ذکر او مکرر رفته و معلوم می‌شود در اواخر سنه ۱۰۰۵ بدون آن که منتظر حرکت سفیر مذکور در فوق روسیه گردد، از مسکو به طرف ایران حرکت نموده بود مجدداً در ۸ شعبان سنه ۱۰۰۶ وارد خاک ترک شده که در اول خاک روس واقع بود و به مأمورین روسیه مقیم آنجا اظهار داشته بود که از طرف شاه عباس به روسیه می‌آمدم، در دریای خزر کشتی خراب شد و تمام تحف و هدایائی که برای قیصر می‌آوردم به دریا ریخت و من خود را به قفقاز رساندم و به شاه عباس عریضه عرض کردم و دوباره تحف و هدایا فرستاد، ولی وقتی که به نزدیکی گنجه رسیدم ارمیها، عثمانیها را از

مسئله خبردار نمودند و من فرار کردم و خود را به تیرک زساندم، ولی مأمورین روس با آنکه در بین راه هرچه داشتیم عثمانیها غارت کردند نامه شاه عباس را از چنگ آنها توانستم بیرون آورم، ولی سخنان هادی‌یک به نظر مأمورین روس بعید آمده و در باره او سوءظن حاصل نمودند، مخصوصاً که مشارالیه دو نفر زن هم به خود همراه آورده بود و به همین مناسبت مأمورین مذکور از او سؤال کردند در صورتی که تو می‌گویی عثمانیها تو را لخت کردند، چه شد که متعرض حال این دو نفر زنی که با خود آورده‌ای نشدند. چیزی که بیشتر باعث سوءظن روسها شد این بود که هادی‌یک اظهار داشت که شاه عباس چون شنیده بود که قیصر روس فتودور ایوانویچ وفات نموده است، مرا به نامه با رسالت نزد قیصر تازه فرستاده، ولی روسها وقتی که به نامه‌ای که می‌گفت از طرف شاه عباس آورده است رجوع نمودند دیدند اصلاً به اسم قیصر فتودور ایوانویچ نوشته شده است و چون این مراتب را به مسکو اطلاع دادند امر رسید که هادی‌یک را در شهر نیژنی توقیف کند تا تحقیقات لازمه درباره او بعمل آید.

وفات فتودور ایوانویچ قیصر روس: فتودور ایوانویچ که آخرین قیصر روس از دودمان روریک^{۴۰۷} بود و در ۲۸ سفر سنه ۹۹۳ به تخت سلطنت نشست بود در ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۰۰۲ به جهان دیگر گذشت. چنان که سابقاً نیز بدان اشاره شده این قیصر شخصی سست عنصر و ضعیف‌البینه بود و در همان حیات او نیز سلطنت روسیه در واقع با برادر زن او بوریس‌گودونوف سابق‌الذکر بود که بر خلاف قیصر شخص بسیار دانا و توانائی بود. بوریس‌گودونوف به تدریج رشته امور تمام روسیه را در کف کفایت خود آورده و اگر چه سلطنت اسماً با شوهر خواهر ضعیف او بود، ولی رسماً قیصر حقیقی او بود چنانکه «او با سفرا و ایلچیان مذاکرات می‌نمود و از امپراطور آلمان و ملکه انگلیس و خان قریم [و پادشاه ایران] به او هدایا و تحف فرستاده می‌شد و با دشمنانش چنان رفتار می‌شد که گویا دشمنان شخص قیصر باشند و چیزی که کم داشت فقط عنوان قیصری بود و لاغیر»^{۴۰۸} فتودور ایوانویچ چنانکه گذشت آخرین پادشاه روس از دودمان قدیمی روریک بود و «با این پادشاه ضعیف و متقی دودمان خونخوار و شقی اشخاص غداري که روسیه را از عدم به وجود آورده بودند خاموش شد»^{۴۰۹}.

بوریس‌گودونوف در همان حیات فتودور اسباب وصول به سلطنت را برای خود تا حد مقدور فراهم آورده بود، چنانکه برادر فتودور را هم که دمتری نام داشت به قتل رسانده بود و از این رو پس از وفات قیصر بدون معارض مالک سلطنت روسیه گردید و پس از اندکی تردید و امتناع ظاهری از قبول سلطنت در ۲۱ رجب سنه ۱۰۰۶ رسماً قیصر روسیه شد. بوریس که اولین پادشاه روسیه است که محصلین و شاگردان به اروپای غربی فرستاد و در نفوذ دادن عادات و رسوم اروپائی در روسیه سعی بلیغ نمود (چنانکه بعضی از اعیان و اشراف اولین بار ریش خود را تراشیدند) مدت‌ها بود که ملتفت اهمیت حفظ روابط حسنه و اتحاد با ایران بود.

چهارمین ایلچی روس به دربار شاه عباس: بوریس‌گودونوف پس از رسیدن به سلطنت بیش از پیش در حفظ روابط با ایران بذل مساعی نمود و در اواسط سنه ۱۰۰۹ هیئت سفارت مهمی در تحت ریاست شاهزاده اسکندر فتودورویچ زاسیکین^{۴۱۰} به ایران فرستاد که ایوان شاراپوف زاستسکی^{۴۱۱} نیز جزو آن بود. مقصود اصلی از فرستادن این سفارت به ایران آن بود که به شاه عباس اطمینان لازم داده شود که با وجود تغییر و تبدیل سلطنت در روسیه روابط بین ایران و روس کما فی‌السابق دوستانه خواهد بود. بوریس به سفیر خود دستورالعمل داده بود که اگر شاه عباس بر ضد دشمنان خود و مخصوصاً عثمانیها کمک و همراهی فعلی بخواهد سفر روس باید قول و وعده مساعد بدهد، ولی این امر را مشروط به عقد عهدنامه اتحادی نماید. سفیر روس از طرف دیگر مأمور بود که بین دولت ایران و رودولف دوم^{۴۱۲} امپراطور آلمان (۹۸۴ - ۱۰۲۱) که با عثمانیها خصومت سخت داشت و با آنها چندین بار جنگیده بود وسایل اتحاد را فراهم آورد و ظاهراً سفیر مزبور از طرف امپراطور آلمان حاصل نامه‌ای هم برای شاه عباس بوده است.^{۴۱۳} تفصیل این مسئله آن که رودولف امپراطور آلمان پس از جنگ با عثمانیان (۱۰۰۰ - ۱۰۰۳) سفیری به قیصر روس فرستاده بود که پایه اتحاد بین دو مملکت را محکمتر نماید و در ضمن از قیصر درخواست نموده بود که وسیله اتحاد بین وی و شاه عباس نیز بگردد.

سفارت مزبور پس از آنکه از راه نیژنی و قازان به طرف

حاجی طرخان حرکت نمود، به مناسبت بعضی پیش آمدها مجبور شد زمستان را در ساراتو بگذراند و بهار سال بعد به طرف حاجی طرخان روان شود، ولی بدبختانه در میان اسناد سیاسی و تجارتي راجع به ایران و روس چیزی بدست نیامده که نتیجه این سفارت را برساند.

نیز باید دانست که بوریس پیرقلی بیک نام و هادی بیک را نیز که هنوز در روسیه بودند به همراهی هیئت سفارت خود به ایران روانه نمود و با آنها هدایای بسیاری به شاه عباس فرستاد که از آن جمله بود دو رأس سمور زنده و یک رأس خرس زنده دو عدد سگ شکاری.

پیرقلی سابق‌الذکر معلوم می‌شود در همان اوقات از طرف شاه عباس به روسیه آمده بوده است. مشارالیه در وقتی که به مصاحبت هیئت سفارت روس و هادی بیک از مسکو برای رفتن به ایران عازم حاجی طرخان بود، نامه شکایتی به قیصر روس گودونوف نوشته که اصل آن تا سنه ۱۳۰۹ که اسناد راجع به روابط روس و ایران به شکل کتابی بطبع رسیده موجود بوده و به اغلب احتمالات هنوز هم موجود می‌باشد. متن فارسی این نامه در کتاب مذکور مندرج است و ما نیز در اینجا متن آن را از روی همان کتاب نقل می‌کنیم:

نامه پیرقلی بیک ایلیچی شاه عباس به قیصر روس بوریس گودونوف

هو

فصلاً بالخیر

پادشاه عالیقدر والا شأن

واجب‌العرض کمترین درگاه پیرقلی به عرض نواب جمجاه انجم سپاه خورشید کلاه جمشید صولت کیکاوس درایت مشتری طلعت اول آنکه نواب عالم پناه بدین کمترین شفقت نموده بودند که در شهر مسکاو بازار دهند و هر متاعی که خواهیم خریداری نمائیم و استغنان بخشی دیلماج و بیار ۴۱۴ ریش سفید یک روز بازار می‌دادند و ده روز دیگر نمی‌دادند و همه روزه به بازار خود می‌رفت و به اهل بازار غدغن می‌نمود که متاع خوب به ایلیچی و مردم ایلیچی نمایند و نفروشدند و متاع او را نخرند و آن روز که خود به بازار نمی‌رفت یوسف دیلماج را می‌فرستاد که بدین طریق غدغن می‌نمود و رویاه سیاه را در کل غدغن نموده بود که به مردم این کمترین نمایند و دو رویاه سیاه پنهان از او به مبلغ سی صوم ۴۱۵ خریداری نموده بودیم و بعد از شش ماه استغنان بخشی دیلماج و بیار سرخ واقف شدند و آن دو عدد رویاه سیاه را به بی‌غیرتی تمام از دست ما کشیده بردند و دیگر بیست پارچه تلک و کیمخا و دارائی از اینجانب برده بود که قیمت دهد، بعد از شش ماه تمام را نصف بها داد و یک طاق کیمخا اعلی را در میانه

انکار نموده قیمت نداد، غرض که به واسطه نفس شوم خود مبلغ یکبهار صوم در خرید و فروخت مال پادشاه را نقصان نمود و آنچه انواع بی‌عزتیست استغنان بخشی مذکور به ما نمود و دیگر دو ثوب کروکه و دو قبضه تنگ و دو عدد پالنگ از سرکار پادشاه عالم پناه یارلقاش ۴۱۶ طلب نمودیم استغنان بخشی و بیار گفتند که عرض نمودیم شفقت شد و آخر ندادند و یا آنکه عرض نکرده‌اند و به ما دروغ گفته‌اند و دیگر اراده این بود که در کورنش آخر احوال خود را به پادشاه جمجاه خورشید کلاه ۴۱۷ عرض نمائیم چون مجاز ۴۱۸ مبارک پادشاه به قرار نبود، عرض شد که مبادا غبار کلفت خاطر شود و حالا واجب دید عرض نمودن را و دیگر در وقت کورنش چند عدد دندان شفقت شد آن را نیز ندادند و دیگر آن که حکم شفقت نموده بودند که در خان کرمان ۴۱۹ غلام و کنیز خریداری نمائیم و بیار ریش سفید که همراه بود غدغن نمود نگذاشت که یک نفر غلام و کنیز خریداری نمائیم، تا آن که در موران ۴۲۰ هم نیز نگذاشت که یک جفت طلاطین خریداری نمائیم و شش روز دیگر از علوفه غازیان از گوسفند [و] عرق و بال و از همه چیز برید و نداد و رفت و زیان او هم با استغنان بخشی یکی بود و تمامی تعلیم استغنان بخشی بود که نان و نمک پادشاه چشم ایشان را بگیرد و مبلغی که به موجب تمسک نزد وایین بود حکم شده بود که بیار مذکور از وارث او گرفته تسلیم کمترین نماید، آن را هم نداد و رفت و دیگر به عرض می‌رساند که به اتفاق ایلیچیان فصیح‌البیان سخن دان به تعجیل تمام روانه حاجی طرخان بودیم که در قلعه سرطاو ۴۲۱ بیخ بست و قشلاق در قلعه مذکور واقع شد و تقدیر الهی چنین بوده و شخصی که در قلعه مذکور قلعه‌باشی است علوفه‌ای که بدین کمترین و غازیان مقرر نموده‌اند که روز می‌دهد و ده روز دیگر نمی‌دهد و از بازار خریداری نمودن را نیز غدغن می‌نماید که به غازیان خوراک نفروشدند، عوض بال و عرق آب هدیل می‌دهد و یک شب مردم قلعه را بر سر غازیان ریخته پنچ شش نفر غازیان را زخم‌دار کردند و (بعد از) دو ماه جفا کشیدن به یمن پادشاه نمودند و دیگر خرسی که شفقت شده بود تصدق پادشاه شد، فرق مبارک پادشاه ظل الله بسلامت بوده باشد. آمین ۴۲۲ یا رب العالمین امره الاعلی. درست. ۴۲۳

تفصیل بیست پارچه که نزد استغنان بخشی دیلماج است که قیمت نداد جمماً شانزده صوم: کیمخا سه طاق هفت صوم، قلدک دوازده عدد سه صوم. ۴۲۴

در راپورت مفصّلی که از این سفارت در دست است مذکور می‌باشد که در همان زمان اقامت آنها در ایران امامقلی بیک سفیر سابق‌الذکر ایران نیز در ۹ ربیع‌الاول سنه ۱۰۰۶ وارد قزوین گردیده و هدایائی را که پادشاه روس با او برای شاه عباس فرستاده بود به سلامتی رساند و پنج روز پس از آن قشون شاه وارد قزوین گردیده و سر «شاه کردستان» را با تقریباً صد سر دیگر بر سر نیزه‌ها وارد کردند و در میدان قزوین برای تماشا گذاردند و در شهر جشن شادمانی گرفته و نقاره کوبیده و سه روز و سه شب چراغانی نمودند. بدبختانه بعضی جاهای «راپورت»

مذکور سقط است و ناشر کتاب اسناد راجع به روابط روس و ایران که سابقاً شرح آن مرقوم گردیده است در حاشیه نوشته که آنجاها را موش جویده است.

شاه عباس در جواب این سفارت در سال ۱۰۱۲* سفیری به دربار بوریس گودونوف فرستاد که جز تبلیغ سلام و تهنیت و اظهار دوستی و یگانگی مأموریت مهم دیگری نداشت و در ضمن مقداری هم تحف و هدایای گرانبها از جانب شاه عباس برای قیصر تازه می برد.

این سفارتهای دو طرفی پی در پی با وجود آنکه بین مملکت ایران و روس خاک گرجستان حایل بود و هنوز هیچ اثری نیز از آن که روزی دو مملکت مزبور بدون فاصله همسایه شوند در میان نبود بخوبی می رساند که بوریس گودونوف و شاه عباس به خوبی اهمیت اتحاد با یکدیگر را می دانستند و هم می رساند که پیشینیان بطرکبیر از همان وقت تا اندازه ای سیاستی را پیروی می نموده اند که امروز در نظر اغلب اشخاص اثر خیالات جهانگیرانه شخص بطرکبیر است.

وفات بوریس گودونوف و سلطنت دمتریوس (دمیتری) کاذب:

سلطنت بوریس گودونوف طولی نکشید. مشارالیه در ۲۴ ذی القعدة ۱۰۱۳ پس از تقریباً هفت سال و نیم سلطنت (از ۲۱ رجب ۱۰۰۶ - ۲۴ ذی القعدة ۱۰۱۳) وفات نمود. پس از وفات او «واقعاتی که در روسیه به میان آمد از عجیب ترین واقعاتی است که در صفحات تاریخ دنیا دیده می شود، چه یک جوان مجهولی مظفرانه وارد مسکو گردیده و داخل قصر سلطنتی مشهور کرمیل شد، در حالتی که تمام ملت از شادی می گریست و گمان می کرد که این جوان بازمانده پادشاهان سابق روسیه است».^{۴۲۵}

شرح این مسئله آنکه بوریس گودونوف در همان زمان سلطنت شوهر خواهر خود که زمینه سلطنت را برای خود می چید به قصد آنکه پس از مرگ فتودور ایوانویچ بی معارض بتواند به تخت و تاج روسیه دست یابد، هرکس را که تصور می رفت روزی بتواند به ادعای حق یا باطل دعوی سلطنت بنماید از میان برداشت، چنانکه مثلاً طایفه رومانوفها را که از خانواده های معتبر و مقتدر بودند مورد تعقیب و آزار قرار داده و یکی از اجزاء آن خانواده را که موسوم بود به فتودور و همچنین زوجه او را مجبور نمود که ترک دنیا نموده و راهب گردند و پسر

همین فتودور است که بعدها به سلطنت روسیه برگزیده شده و بانی سلسله مشهور پادشاهان رومانوف گردید که آخرین آنها نیکلای دوم در موقع شورش روسیه در سال ۱۳۳۵ و مسلط شدن بالشویکها بر آن مملکت با کسان خود به قتل رسید.

از جمله اشخاصی که پس از فتودور حق مسلم بر سلطنت روسیه داشتند، یکی برادر فتودور بود موسوم به دمیتری که در همان حیات برادر خود بر حسب میل مجلس اعیان «دوما» که می ترسیدند به اسم این شاهزاده خردسال بعضی توطئه های سیاسی بعمل آید، بوریس گودونوف او را به همراهی مادر و اقوام مادری او به شهر نیژنی دور از مسکو فرستاده بود، ولی در سنه ۹۹۹ غفله شایع گردید که شاهزاده مذکور به قتل رسیده است و عموماً مردم قتل او را به امر مخفی بوریس گودونوف مستند دانستند و او نیز محض برائت ذمه خود حکم نمود در آن خصوص اقدامات جدی و محاکمات و استنطاقات به عمل آید، ولی معلوم است تمام اینها ظاهری بود و بی نتیجه ماند.

دوازده سال پس از این واقعه در حدود سنه ۱۰۱۱ جوانی در لهستان در ضمن اعتراف گناهان خود محرمانه به کشیشی اظهار داشت که وی شاهزاده روسی دمیتری پسر ایوان مخوف است که از پرتو تدبیرات کسانش از قتل خلاصی یافته است. کشیش مزبور هم این خبر را به بعضی از شاهزادگان لهستان رسانده و آنها نیز قول دادند که دمیتری را کمک نمایند که به تاج و تخت موروثی خود برسد و حتی یکی از آنها دختر خود را به زنی به دمیتری داد. و روز به روز طرفداران و حامیان او زیادتر شد. مشارالیه در اواسط سنه ۱۰۱۳ به روسیه قشون کشید و چون سربازان روسی مایل نبودند «بر ضد شاهزاده حقیقی خودشان استعمال اسلحه نمایند» و «بازوان آنها حاضر زدن نبود» این شاهزاده که هنوز هم در صدق و کذب ادعای او مباحثات در میان است پیشرفت بسیار نمود، ولی بالاخره از قشون بوریس گودونوف شکست خورد، ولی همین که بوریس گودونوف در اواخر همان سال وفات یافت قشون روس به دمیتری بیعت نموده و زوجه و پسر بوریس که بعد از او بایستی پادشاه شود به قتل رسیدند و دمیتری وارد مسکو شده و رسماً سلطنت یافت و عجب در آن است که در صورتی که به شهادت بسیاری از مورخین بزرگ دمیتری شخص طرار کاذبی بوده، با این همه وقتی که ملکه روس زوجه ایوان مخوف که مادر دمیتری حقیقی بود جوان تازه به سلطنت رسیده را دید